



در این روایت از امید می‌خوانید!
امید چراغی خاموش نشدنی است؛
نوری که در دل تاریکی جوانه
می‌زند و راه را نشان می‌دهد.
او رفیق روزهای سخت است،
نیرویی که جان خسته را به حرکت
وامی‌دارد و مسیرهای بسته را
می‌گشاید...

روایت کارستان

| شماره یک | مهر ماه ۱۴۰۴ |

سردبیر: مسعود مهران

دبیر تحریریه: عطیه طالب پور

مدیر هنری: علیرضا پوراکبری

صفحه آرا: موسی علیپور

فضای مجازی: محمدسجاد سالاریه، زهرا ناصرپور، زهرا محمودی

عکاسان: فاطمه عابدی، زینب مرادی، محمدجواد سعیدی

همراهان: مرتضی اعلائی، مطهره وکیلی، مصطفی رضایی، علی داردان،

سید حسام رایگانی، صابر اکبری، زهرا فلسفی، امید نیاز، بهزاد دانشگر،

منصوره مصطفی زاده، معصومه توکلی

با تشکر از: سجاد عباسی و یاسین شریعتمداری

۱۹ است کارستان

آنچه در این شماره خواهید خواند:

۴ سرمقاله | مسعود مهران

۷ سیاحت نامه | شهر قصه و داستان استودیو رایان

۱۵ خان اندیشه | گفت و گو با مصطفی رضایی

۲۳ هم بوم | گلستان صبر

۲۷ میز نوجوان | امید گمشده دوران نوجوانی

۳۱ از دیار دوست | از کوچه های تجربه تا خیابان امید

۳۳ تیمچه | گزارش تحلیلی در حوزه انیمیشن

۴۵ قصه شما | گام به گام تا اربعین قصه تولد سدره

۵۳ تریبون ارائه | کتاب خیابان الزهرا (س) | تئاتر اسکارلت

۶۵ بوم کارستان | خلاصه از آنچه در کارستان گذشت

سرمقاله

سردبیر / مسعود مهاد

امید، همیشه از جنس فرداست

امید، همیشه از جنس فرداست؛ از جنس نوری که حتی اگر آسمانش ابری باشد و شیش طولانی، باز جایی در دل تاریکی جوانه می‌زند و خود را به افق می‌رساند. امید را نمی‌توان تنها در واژه‌ها جست و جو کرد، باید ردش را در دل آدم‌ها پیدا کرد؛ همان جا که میان خستگی و تردید، چراغی کوچک اما همیشه روشن، راه را نشان می‌دهد.

امید، حس ساده‌ای نیست که در روزهای خوش به سراغمان بیاید؛ او رفیق روزهای سخت است، وقتی که زمین زیر پا می‌لرزد و افق، محو و دور می‌شود. همان لحظه‌هایی که شاید همه چیز دست به دست هم می‌دهد تا باور کنیم «نمی‌شود»؛ اما در گوشه‌ای از دل، جرقه‌ای خاموش نشدنی می‌گوید «باید بشود».

وقتی صحبت از موفقیت و شکست در یک ایده، محصول یا کسب و کار مطرح می‌کنیم، بسیاری نگاهشان به سمت اعداد، نمودارها و فاکتورها می‌رود؛ بی‌آنکه بزرگ‌ترین و بنیادی‌ترین عنصر را جست‌وجو کنند: امید. همان امیدی که پروردگار در کلام وحی، به ختم رسولان خود حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «از ناامیدان مباش»؛ نیرویی که پیش از هر ابزار و سرمایه‌ای، جان خسته را به حرکت وامی‌دارد و مسیرهای بسته را می‌گشاید.

کارستان بهارستان، چند صبحی‌ست که خانه این چراغ‌هاست؛ جایی که قصه‌های کوچک و بزرگ، بارشته‌هایی ظریف اما محکم، به امید گره خورده‌اند. اینجا، هر ایده و هر حرکت تازه، نه فقط حاصل خلاقیت و تلاش، بلکه سندی بر ایمان به فردایی روشن است و ما بر آن شدیم که در نخستین شماره از مجله «روایت کارستان»، میزبان همین قصه‌ها باشیم؛ روایت‌هایی که هر کدام تپش‌های قلب کسانی است که باور دارند ساختن، حتی در دشوارترین روزها، ممکن است.

می‌خواهیم از «امید» حرف بزنیم، اما نه امیدی که در قاب تعارف و شعار جا شود؛ از امیدی سخن می‌گوییم که با جنگندگی و با ایستادن پای ایده و تلاش برای رساندنش به سرانجام، شکل گرفته است. از برق چشمان کارآفرینی که محصول تازه‌اش را به نمایش می‌گذارد یا از هنرمندی که باور دارد اثرش می‌تواند حتی یک نگاه کوچک را به زندگی، زیباتر کند.

ما در این صفحات، از آدم‌هایی نوشته‌ایم که بی‌آنکه تکیه بر سرمایه‌های عظیم یا امکانات چشمگیر داشته باشند، گرد هم آمده‌اند تا «شدن» را تمرین کنند. از «**سدره**» و قصه اربعینش که بدر امید را در قالب یک کتاب و یک گلدان کوچک به دست بچه‌ها سپرد تا تصویر محبوب و پرمخاطب «ببعی قهرمان» که نشان داد می‌توان پلکان رشد را گام به گام بالا رفت و به قله محبوبیت و فروش رسید. از نویسندگانی که با قلمشان پلی ساخته‌اند میان واقعیت سخت امروز و فردایی که باید برایش جنگید؛ مثل «خیابان الزهرا» که به جای توقف در غم، پرچم بازگشت و پیروزی را در ادبیات نوجوان برافراشت.

این روایت‌ها به ما یادآوری می‌کند که امید، فقط یک حس خوب در روزهای آرام زندگی نیست بلکه یک تصمیم است. تصمیم به دیدن نیمه روشن ماجرا، حتی وقتی نیمه تاریک، پررنگ‌تر و سنگین‌تر جلوه می‌کند. امید، هنر دیدن راه در دل بن‌بست است؛ همان هنری که مردمان این سرزمین قرن‌ها با آن زیسته‌اند.

کارستان بهارستان امروز فقط یک فضای کاری مشترک نیست. هر گوشه‌اش پر است از ایده‌هایی که آرام‌آرام قد می‌کشند و هر دیوارش خاطره‌ای از آغاز یک مسیر تازه را در خود نگه داشته است. در کلام نور آمده است: «بی‌تردید قرآن کتاب داستان و قصه نیست، بلکه کتاب هدایت و تعلیم و تربیت است» و ما در روایت کارستان باور داریم که بازگو کردن این قصه و روایت‌ها، خود، جرقه‌ای برای روشن ماندن چراغ امید در دل خوانندگان است. همان‌طور که شنیدن داستان دیگران، روزی برای ما الهام‌بخش بود.

این شماره، تلاشی است برای ثبت و روایت همین جرقه‌ها؛ برای اینکه حتی در بلندترین شب‌ها، چراغ امید خاموش نشود. امید را باید دید، باید ساخت، باید پروراند و می‌توان این کار را بی‌هیاهو، اما ماندگار انجام داد.

این شماره تقدیم می‌شود به تمامی آزادگان جهان که «قِلَّةٌ عَدَدِنَا» و «كَثْرَةُ عَدُوِّنَا» زانوانشان را در مسیر مقاومت سست نکرد و امیدشان را به پیروزی رساند؛ از طهرانی مقدم‌ها که مقدم بودند تا یحیی سنوارهایی که مقاومت را مشق کردند و در آخر به یاد کودکان شهیدی قلم می‌زنیم که «بی‌گناه» شهادت را در آغوش گرفتند.



سپاحت نامه



استودیو رایان
RAYAN STUDIO

شهر قصه و داستان استودیو رایان

گفت و گو با علی داردان مؤسس استودیو رایان

علی داردان

مدیر عامل استودیو رایان



مهندسی که با ایمان و امید، خالق جهان داستان و برنامه ساز تلویزیون شد

طهماسب برایم بسیار الهام بخش بودند. در طول کارشناسی تلاش می کردم وارد فضای تولید ویدئو و فعالیت های این چنینی شوم. بعد هم برای کارشناسی ارشد در دانشگاه صدا و سیما پذیرفته شدم و فهمیدم که این مسیر را باید به شکل حرفه ای و آکادمیک دنبال کنم؛ فرصتی که برایم فراهم شد.»

او درباره شکل گیری استودیو رایان می گوید: «استودیو رایان زمانی شکل گرفت که دغدغه طراحی برنامه داشتم. به این نتیجه رسیده بودم که وقتی یک برنامه طراحی درستی ندارد، دچار ضعف جدی می شود. انگار عناصر برنامه درست کنار هم قرار نمی گیرند و باعث می شود کل کار بی اثر شود. این موضوع برایم جدی شد؛ شروع کردم به دیدن و تحلیل برنامه های مختلف ایران و جهان و نوشتن طرح برنامه. با خودم می گفتم: این تخصص طراحی برنامه تلویزیونی، طراحی مدیا و خلق محصولات خلاق رسانه ای کاری است که باید به آن بپردازم»

علی داردان، مدیر عامل استودیو رایان، جوان پرتلاشی است که ایده های متفاوتی درباره ساخت برنامه های تلویزیونی و محصولات رسانه ای در ذهن داشت. ارتباطش با کودکان و نوجوانان و همچنین رشته تحصیلی و دانشگاهش سبب شد که اولین تجربه جدی اش در برنامه سازی را با همکاری خانواده امید و در قالب برنامه تلویزیونی «شهر قصه» آغاز کند. او قصه مسیر کاری خود را این گونه روایت می کند و امید، ایمان به خدا و پشتکار را کلید موفقیتش می داند.

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند...!

«من مهندسی خوانده ام و کارشناسی ارشد تهیه کنندگی تلویزیون دارم؛ اما همیشه به فضای هنر و نقاشی علاقه داشتم و به شدت تلویزیون می دیدم. هیچ وقت عاشق سینما نبودم، ولی ساختن برنامه تلویزیونی برایم جذاب و هیجان انگیز بود. به ویژه برنامه های آقای علیخانی، آقای شهیدی فر و آقای



بود. خود شبکه هم تا آن زمان چنین تجربه‌ای نداشت.» او ادامه می‌دهد:

«در این مدت در زمینه تحلیل و طراحی برنامه‌های تلویزیونی با تهیه‌کننده‌های مختلف همکاری می‌کردم. اما از دو سال و نیم پیش تمرکزم را روی حوزه کودک و نوجوان گذاشتم.



اولین تجربه جدی، موفق و البته جذاب

«کم‌کم در دانشگاه تعدادی از دوستانم متوجه شدند که من چنین دغدغه‌ای دارم و طراحی برنامه برایم جدی است. آن‌ها مرا به افراد، شبکه‌ها و مدیران شبکه‌های مختلف معرفی کردند. چند دوست که در این حوزه فعالیت می‌کردند، وقتی به دنبال طراح برنامه بودند، من را به تیم تولید یکی از برنامه‌های شبکه آموزش معرفی کردند. با هم چند برنامه تلنت شو آموزشی را در دنیا رصد کردیم و برای آن شبکه یک برنامه طراحی کردیم.

این تجربه باعث شد افراد بیشتری با کارم آشنا شوند تا اینکه یک سفارش جدی دریافت کردم. بنا شد برای شبکه ورزش کار تحقیق و توسعه انجام دهیم و برنامه‌ای طراحی کنیم که یک مسابقه تلویزیونی ورزشی آزمون‌محور را اجرا کند. برای این کار بیش از ۴۰۰ برنامه کوئیز شو و گیم شو را مشاهده و تحلیل کردم که برای رشد شخصی خودم هم بسیار ارزشمند بود. از میان آن‌ها ۶ برنامه را انتخاب و دقیق‌تر بررسی کردم و در نهایت یک دفترچه با ۱۰ طرح برنامه تلویزیونی آماده تولید نوشتم. این پروژه ۳ ماه زمان برد و برای دیگران بسیار جذاب

چندانی نداشتیم اما دانش لازم را به دست آوردیم و در نهایت ۴ جهان داستانی خلق کردیم که تولید آن تقریباً یک سال زمان برد. هر کدام از این جهان‌ها فضای متفاوتی داشت و برای تولید این جهان‌های داستانی، محصولاتی در قالب فیلم سینمایی 3D، سریال 2D، سریال عروسکی، کمیک بوک و سریال رئال-فانتزی را تجربه کردیم.»

جهان داستان چیزی فراتر از روایت!

«به طور کلی دغدغه من طراحی یک برنامه یا محصول مسئله‌محور است؛ محصولی که داده در آن اثر داشته باشد و با بازخوردگیری اصلاح شود. به همین دلیل هرکدام از این جهان‌داستان‌ها هم مسئله‌محور خلق شدند. جهان داستان مفهومی فراتر از یک روایت، فیلم‌نامه یا پلات است. یعنی جهانی خلق کنی که قواعد، منطق و فرهنگ خودش را داشته باشد؛ حول محور یک مسئله شکل بگیرد و یک اندیشه پشت آن باشد. فرق بین یک جهان داستان و یک داستان جذاب همین اندیشه است.

خلق جهان داستان این امکان را می‌دهد که با هر شخصیت یک خط روایت جداگانه دنبال شود و پیرنگ‌های مختلف داستانی در آن پیاده شود. جهان داستان باید توسعه‌پذیر باشد؛ یعنی اگر یک داستان روایت شد، به پایان نرسد و بتوان با شخصیت‌ها و موقعیت‌های مختلف داستان‌های جدیدی تعریف کرد.»

یکی از دوستانم که مرا می‌شناخت، پیشنهاد داد برای یک پروژه قصه‌محور طراحی انجام دهم. مدل کاری من این است که وقتی وارد طراحی می‌شوم، فقط یک آیتم طراحی نمی‌کنم؛ بلکه کل مسئله را در نظر می‌گیرم و یک مجموعه رسانه‌ای تولید می‌کنم. این مجموعه می‌تواند شامل برنامه تلویزیونی، اپلیکیشن، تعاملات رسانه‌ای، محصولات فیزیکی، آیتم‌ها و حتی شبکه‌های مجازی باشد. در بحث محتوا هم همین نگاه را دارم. سعی می‌کنم طراحی جامع و کامل باشد؛ چیزی فراتر از یک سفارش کوچک.»

آی قصه، قصه، قصه

«اولین همکاری من با خانواده امید که نقطه ورودم به حوزه کودک و نوجوان بود، باعث شد در این حوزه متمرکز شوم. همیشه مسئله کودک و نوجوان برایم دغدغه بوده و حدود نیمی از برنامه‌هایی که طراحی می‌کردم برای این گروه سنی بود. ارتباطم با این گروه همیشه خوب بود؛ چه در خانواده و چه در اجتماع. همکاری با امید کمک کرد که این ارتباط شکل حرفه‌ای پیدا کند و در مسیر کاری‌ام تثبیت شود. آن زمان ماکت یک برنامه تلویزیونی قصه‌محور را در ۱۰ قسمت طراحی کردیم که نامش «ماجرای چمدان جادویی» بود. چون احساس کردیم باید پخته‌تر شود، هیچ وقت پخش نشد. پس از آن تصمیم گرفتیم به صورت جدی‌تر در فضای قصه کار کنیم. پس از بررسی‌های فراوان، محصول‌های جدیدی به نام جهان‌های داستانی خلق کردیم. در این حوزه تجربه

شخصیت‌ها باید بیایند و بمانند

«متوجه شدیم که در ایران شخصیت‌های ماندگار چندان خلق نمی‌شوند. این یک آسیب جدی است؛ چون شخصیت‌پردازی به درستی انجام نمی‌شود و شخصیت در داستان کارکرد ندارد. به همین دلیل به خلق جهان داستان فکر کردیم؛ جهانی که حول یک شخصیت شکل می‌گیرد و کم‌کم بزرگ می‌شود و خودش به جهان و محصول تبدیل می‌شود.

در جهان‌های داستانی تلاش می‌کنیم مسیر توسعه شخصیت و جهان را متفاوت ببینیم. یعنی در مرچندایز، نوع تولد و رشد شخصیت هم ورود می‌کنیم. برای هر شخصیت مسیری مشخص می‌کنیم که با چه رسانه‌ای آغاز شود، با چه محصولی ادامه پیدا کند و به چه نقطه‌ای برسد.»

بچه‌ها بیاید تماشا!

«بعد از طراحی این جهان داستان‌ها، تصمیم گرفتیم شخصیت‌ها را در یک برنامه تلویزیونی به اسم «وقت قصه» متولد کنیم. بچه‌ها قصه‌های این شخصیت‌ها را بشنوند، با اسمشان آشنا شوند و ما بازخورد بگیریم. بعد شخصیت‌ها را اصلاح کنیم و به سریال عروسکی یا سریال 2D ببریم و در نهایت در قالب فیلم سینمایی استفاده کنیم. به این شیوه شخصیت متولد می‌شود، رشد می‌کند و ادامه می‌یابد.

پیش از این، ۶۰ اپیزود از برنامه «وقت قصه» را تولید کرده بودیم که در فضای مجازی

منتشر شد. اکنون در حال تولید ۵۶ قسمت از برنامه تلویزیونی «وقت قصه» هستیم. شخصیت‌های جهان‌های داستانی ما در این برنامه حضور دارند و در هر قسمت یک قصه برای بچه‌ها روایت می‌کنند.

این برنامه به ۵۰۰ فریم تصویرسازی نیاز داشت؛ به همین دلیل بوت‌کمپی با حضور ۲۵ تصویرگر در مرحله پیش‌تولید برگزار کردیم تا تصویرسازی‌ها در زمان کوتاهی انجام شود. این برنامه قرار است از شبکه پویا پخش شود و اکنون مراحل پایانی ساخت دکور آن در حال انجام است. پس از آن ضبط و تولید در استودیو رایان و در استودیوی ضبط کارستان بهارستان آغاز خواهد شد.»

من ناامید نشدم...!

«در این مسیر هیچ وقت ناامید نشدم. فعالیت در حوزه صنایع فرهنگی مسیر بسیار سختی است. حتی اگر تحصیلات آکادمیک و ایده‌های برجسته داشته باشید، ورود به ساخت برنامه تلویزیونی دشوار است. موانع جدی مثل تأمین مالی، متقاعد کردن مدیران و مشکلات اداری همیشه وجود دارند و باعث طولانی شدن فرایندها می‌شوند؛ اما این‌ها شکست نیستند. باید تاب‌آوری داشت.

آدم باید تلاش کند زنده بماند و همچنان در این فضا نفس بکشد؛ حتی اگر مجبور شود کارهایی که دوست ندارد انجام دهد، مثل تیزرسازی فقط برای اینکه در مسیر بماند، حتی اگر به موضوعات آن‌ها علاقه‌ای ندارد.



مهم این است که در مسیر بمانیم و شرایط زندگی و مشکلات مالی باعث نشود مسیرمان را تغییر دهیم.

همیشه خیالم راحت است و ایمان دارم که آنچه در ذهنم دارم، روزی محقق می‌شود. مثلاً مطمئنم برنامه کودک و نوجوانی که به آن فکر می‌کنم ساخته خواهد شد؛ حالا شش ماه زودتر یا دیرتر. اعتقاد دارم اگر شعله‌ای در دلت روشن شده، این اتفاقی نیست؛ قرار است بروز پیدا کند و در زندگی‌ات اثر بگذارد.

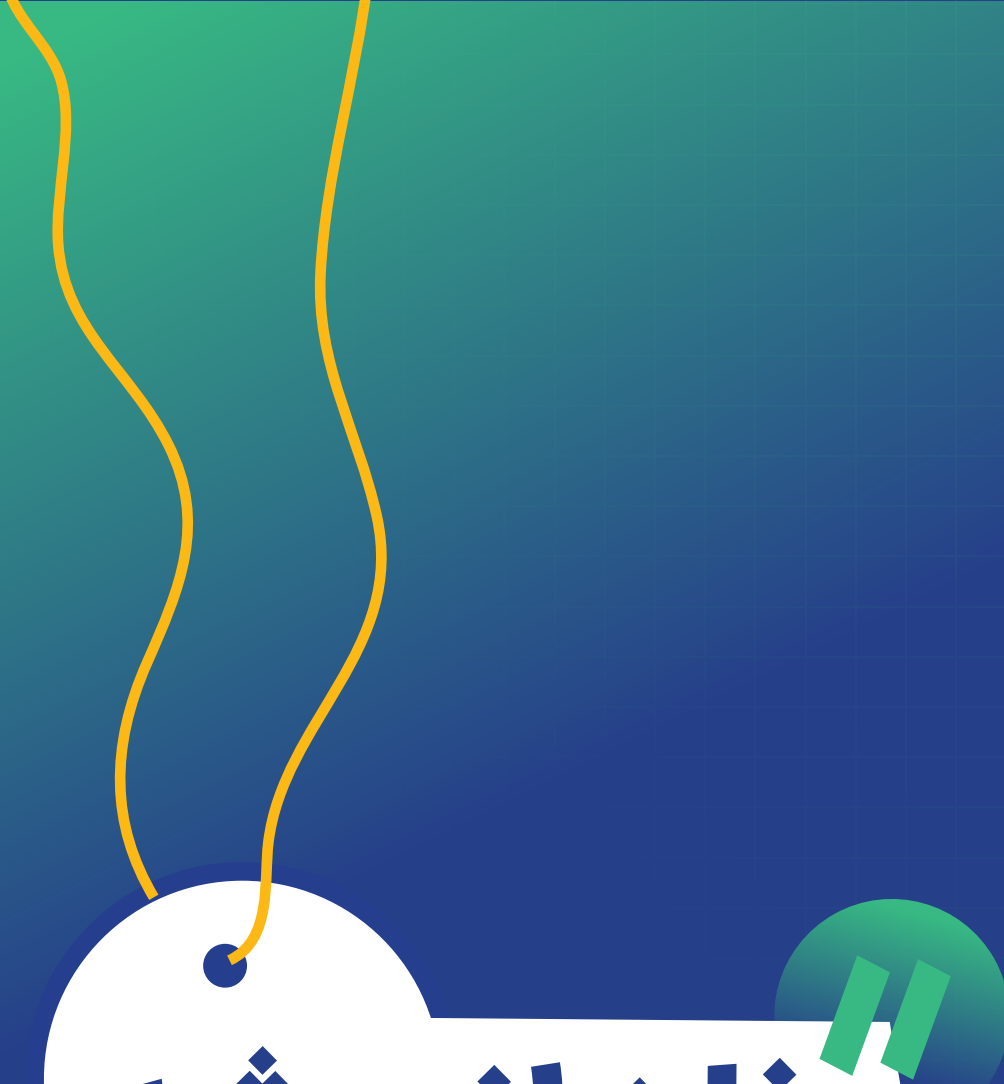
وقتی به برنامه‌ای بزرگ فکر می‌کنم، حتی بین‌المللی، مطمئنم که روزی ساخته می‌شود. در مسیرش گام برمی‌دارم و تلاش می‌کنم. ایمان دارم وقتی تصمیمی می‌گیرم، خدا مسیر را جلویم می‌گذارد و اگر خودم نتوانم کاری انجام دهم، آدم‌هایی را سر راهم قرار می‌دهد که به رسیدن به هدفم کمک کنند.»



شماره
۱۹ است
کتابستان



9۱ بیت کا / ستان



خان اندیشه

گفت و گو با مصطفی رضایی

نویسنده ای که با امید می نویسد



از امید تا خلق یک اثر هنری ماندگار

باقی مسیر نویسندگی‌اش را همگام با امید پیش ببرد. حالا پای صحبت‌های آقای رضایی نشسته‌ایم تا از زبان خودش این قصه پرماجرا را بشنویم.

چه شد که نوشتن را آغاز کردید؟

«از کودکی به کارهای خلاقانه علاقه داشتم. عمومیم مهندس کامپیوتر بود و کارگاهی در خانه قدیمی پدربرگم داشت و شرکتی هم تأسیس کرده بود. نقش من آنجا جز خرابکاری و تجربه‌های فنی چیز دیگری نبود. این فضا باعث شد بعدها رشته الکترونیک را انتخاب کنم.

علاقه‌ام به دنیای فیلم و بازی و رمان هم همیشه پررنگ بود. هنوز هم فیلم و رمان دوست همیشگی‌ام هستند؛ اگرچه این روزها فرصت کمتری برای بازی حرفه‌ای دارم. پدر و مادر هر دو فرهنگی بودند و از این جهت همیشه با کتاب و مسائل فرهنگی سروکار داشتم.

در اواخر دوران دانشجویی، علاقه‌ام به رسانه و نقد فیلم و کتاب باعث شد نوشتن را شروع کنم. همه آن فیلم‌ها، بازی‌ها و کتاب‌هایی که با ذوق می‌خواندم و می‌دیدم، جرقه‌ای در من ایجاد

مسیر خلق کردن، راهی است پر از کوه‌های صعب‌العبور و دره‌های چشم‌نواز. اثری که هنرمند برایش وقت می‌گذارد و آن را خلق می‌کند، جان دارد، نفس می‌کشد، گاهی تند می‌دود و گاهی درجا می‌زند؛ شبیه انسانی است که یک روز لبخند بر لب دارد و فردایش دلش سنگین است. شبیه ما آدم‌ها که برای دوام آوردن، بیشتر از هر چیز به «امید» نیاز داریم؛ امیدی که در سربالایی‌ها وقتی یادش می‌کنی، نفست تازه می‌شود برای بیشتر دویدن و محکم‌تر قدم برداشتن و در سرازیری‌ها هم قوت دلت می‌شود برای افتخار کردن به موفقیت و ادامه دادن آن مسیر سخت اما پرهیجان و دوست‌داشتنی.

داستان مصطفی رضایی کلورزی، نویسنده کودک و نوجوان، از علاقه‌اش به نوشتن آغاز می‌شود؛ علاقه‌ای که از روزهای نوجوانی در قلبش پروراند و منتظر لحظه‌ای بود که به ثمر برسد. داستانی که پستی و بلندی‌های زیادی را تجربه کرد و در نهایت رضایی را به خانواده امید رساند؛ جایی که باب دلش بود و به خاطر پویایی و تولید که دغدغه جدی خودش هم بود به آن علاقه‌مند شد و تصمیم گرفت

نوشتن برای من یک نیاز درونی است

نوشتن برای من فقط یک فعالیت تئوریک یا رسانه‌ای نیست؛ بیشتر یک نیاز درونی و طرح دغدغه است. مدتی بعد با حوزه هنری آشنا شدم و به جلسات نقد داستان «سه‌شنبه‌های عزیز» حوزه وارد شدم. هر هفته یک داستان کوتاه می‌نوشتم و ارائه می‌کردم. دریافت واکنش‌های اعضا و نقدهایشان برایم بسیار جذاب بود. خیلی می‌نوشتم و خیلی هم نقد می‌شدم. از دل این فرایند، مخاطب‌شناسی و مباحث فنی داستان و البته نقد فنی رایادگرفتم. حدود ۵۰ داستان کوتاه حاصل آن دوران است؛ دورانی که از سال ۹۲ تا ۹۷ ادامه داشت. دو سال آن جلسات برگزار نشد و بعد از سربازی با همان لباس نظامی به حوزه هنری برگشتم و پیشنهاد دادم دوره دوم را برپا کنیم. هم استاد پذیرفت و هم مرکز آفرینش‌های ادبی همکاری کرد. در آن زمان در گروه‌های ادبی دیگر هم سرک می‌کشیدم و حضور فعالی داشتم. جوایزی هم برای برخی از داستان‌هایم گرفتم که از ذکر جزئیاتش می‌گذرم.»

کرد و شوق اصلی‌ام را شکوفا نمود. این سوال در ذهنم شکل گرفت که چرا ایده‌های جذاب و پرداخت‌های زیبا و انسانی را همیشه باید در آثار غربی ببینیم و در نمونه‌های ایرانی کمتر وجود دارند؛ به خصوص در فضایی که نوجوان‌های امروز به آن علاقه دارند. به خودم گفتم: خب خودت بنویس کله‌پوک! منتظرکی هستی؟



هم این مسیر با دغدغه‌های فراوان و طوفان ایده‌ها و کلمات همچنان داغ و در جریان است... البته اگر بپرسید، می‌گویم همه‌شان خزعبلات است!

عقیده دارم نویسنده یک پژوهشگر جدی است، نه یک میرزابنویس. نویسنده موضوع را با اشراف می‌فهمد و مانند صدف که روی خاک نشسته بر سینه‌اش کار می‌کند تا از آن مروارید بسازد، عمل می‌کند. وقتی به صحبت‌های نویسندگانی مثل فرانک هربرت، ری کورزیل یا آرتور سی کلارک گوش می‌کنیم، می‌بینیم تحلیل‌هایشان در بسیاری از موارد دقیق و تأثیرگذار است. حتی نویسندگان بزرگی مثل داستایفسکی، همیנגوی و مارکز هم چنین جایگاهی دارند. مادر نظرات و مصاحبه‌هایشان می‌بینیم که چقدر در شناخت انسان و جامعه جلوتر هستند.

به همین دلیل نویسنده را فردی والا، مهم و پیشرو می‌دانم؛ نه صرفاً یک پژوهشگر یا سخنران. البته این به معنای آن نیست که تمام آثار یک نویسنده شاهکار باشند. به قول علی حاتمی: «هنر مزرعه بلال نیست که هر سال محصولش بهتر شود. یکی می‌شود کوکب درخشان و بقیه‌هی... سوسومی‌زنند.»

چرا ژانر علمی-تخیلی و آینده‌پژوهی؟

«استیون کینگ در کتاب «از نوشتن» قانونی دارد که می‌گوید: چیزی را بنویس که خودت دوست داری بخوانی، درست است. معتقدم با توجه به رسانه‌های امروز که پر از



اولین رمان و طوفان ایده‌ها

«اولین رمانم به نام زایو در دل یک رمان اجتماعی-عاشقانه دهه شصتی شکل گرفت. فکر می‌کنم آذر ۹۳ بود که مشغول نوشتن این رمان بودم و دوستش داشتم. اما دوباره یک جرقه‌ای در من شکل گرفت؛ با خودم گفتم رمان‌هایی با این موضوع زیادند، چیزی بنویس که مخاطب هنگام خواندن حتی یادش برود نفس بکشد! همان لحظه شروع کردم. همه چیز زایو از ناخودآگاهم بیرون آمد. کتاب تمام شد و من نویسنده‌ای گمنام بودم.

کتاب تا به دست ناشر برسد یک سالی طول کشید و سال ۹۴ آقای حقی به من زنگ زد و... سال ۹۵ در نمایشگاه کتاب، زایو منتشر شد. بعد رمان ایذا متولد شد و سپس سپر. حالا

جذابیت‌های متنوع‌اند، به‌ویژه برای نوجوانان، داستان‌ها دیگر حق ندارند بی‌رمق باشند. اگر قرار است نوجوانی کتابی به دست بگیرد، آن کتاب باید از همان لحظه اول جذاب و خوش‌ریتم باشد.

داستان‌هایی که موفق‌اند، ساختاری دارند که بند به بند و صحنه به صحنه، مخاطب را درگیر می‌کنند و اجازه نمی‌دهند از متن جدا شود. من طرفدار این ضرب‌آهنگ بالادریز علمی-تخیلی هستم، مخصوصاً وقتی پای سوژه آینده و علم در میان باشد.»

چالش‌های نویسندگی؛ از جنگ محتوا تا آب‌لیمو ساعت ۳ صبح

«همه‌اش چالش است؛ از مسیر پر فراز و نشیب زندگی تا فضاهای کاری و هنری. کسانی که این مطلب را می‌خوانند و دوست دارند نویسنده شوند، همین حالا مجله را ببندند و بروند دنبال کار دیگر!

هنر ظاهرش شیرین و دل‌فریب است، اما حقیقتش جنگ است؛ جنگ محتواها، جنگ سلیقه‌ها، جنگ تکنیک‌ها و ساختارهای ادبی. حتی این جمله معروف است که ادبیات خشن است.

چالش دیگر، تغییر شرایط زندگی است: سربازی، ازدواج، شغل و همه این‌ها تأثیر مستقیمی بر فضای نوشتن دارند. اینجا مقوله‌ای مهم به میان می‌آید به نام آداب نوشتن؛ چیزی که کمک می‌کند بهترین شرایط را برای نوشتن فراهم کنیم. من هم مدتی تلاش کردم عادات نوشتنم را تغییر بدهم.

این تلاش‌ها گاهی ماجراهای عجیبی داشت؛

از خوردن آب‌لیموی سرد ساعت ۳ بامداد برای افزایش تمرکز و استفاده از سکوت سحرگاه که منجر به گلودرد و سه روز بیماری شد تا تجربه‌های دیگر. در سال‌های اخیر با برنامه‌ریزی و حمایت جدی همسر که او هم عاشق کتاب و فیلم است، توانستم نوشتن را ادامه دهم و کارهای جدیدی بنویسم.

اینها یک کار تاریک با فضای سایبری بود و بعد رمان سپر که کوچولوی دوست‌داشتنی من است و در سال ۱۴۰۱ توسط نشر معارف منتشر شد؛ فضایی علمی با چاشنی نجوم دارد. در سپر تلاش کردم ضرب‌آهنگ بالا و بحران را در داستانی موجز و فشرده بیاورم. خدا را شکر که استقبال از این سه رمان بسیار خوب بوده است.»

قصه ورود شما به کارستان از کجا شروع شد؟

«به دعوت و پیشنهاد دوستان برای تشکیل یک هسته ادبی با کارستان بهارستان آشنا شدم. مجموعه کارستان متشکل از گروه‌ها و گعده‌های بزرگ و کوچک هنری در حوزه‌های مختلف است که با ایده تولید گرد هم آمده‌اند. در «کارستان» آدم‌ها با هم در ارتباط مستقیم‌اند، فعال‌اند و از حوزه‌های مختلف فرهنگی کنار هم جمع شده‌اند. اگر بخواهم با متخصصانی مثل تصویرگران یا خبرنگاران صحبت کنم، لازم نیست وقت بگیرم و درگیر بوروکراسی بشوم؛ اینجا راحت می‌توانم سراغ آدم خلاق بروم و سوالاتم را بپرسم و برعکس. این آشنایی برای من منشأ امیدواری جدی بود، مخصوصاً وقتی پای تولید و کار مداوم در میان باشد.»

امید و بازآفرینی امید در کسب و کارها

«دریافت بودجه مشخص از طرف کارستان به عنوان محرک اولیه، امکان برنامه ریزی و پیشبرد پروژه ها را در بازه زمانی معین فراهم می کند. خانواده امید ویژگی های مهمی در مدیریت فرهنگی ایجاد کرده: همگرایی، جمع افراد پیشرو با اولویت تولید، تعامل، کثرت گرایی و جوان گرایی. کارستان اتفاقی مهم و تحسین برانگیز است. مایک شیوه مدیریتی داشتیم که اوایل انقلاب پدید آمد و مرحوم امیرحسین فردی در مسجد جوادالائمه آن را پیش برد. او گعده های هنری و ادبی راه انداخت که شامل کتاب خوانی، نقد و داستان نویسی در کنار فعالیت هایی مثل ورزش و فوتبال بود.

من بچه محله سی متری جی هستم و پدرم عضو کتابخانه مسجد و جلسات آقای فردی بود. این شیوه، یک الگوی درست مدیریت فرهنگی انقلابی است که امروز می توان رد آن را در کارستان دید. نتیجه این الگو، رونق و توسعه سخت افزاری و نرم افزاری در هنر کشور است؛ همان طور که در گروه مسجد جوادالائمه شاهد تولد نویسندگان موفق و آثار ماندگار بودیم.»

آثاری که با همکاری خانواده امید خلق شد

«در هسته ادبی آیندگار، تاکنون دو رمان، یک فیلم نامه و یک مجموعه داستان نوشته ایم. رمان اول، اثری کوتاه در ژانر علمی-تخیلی با

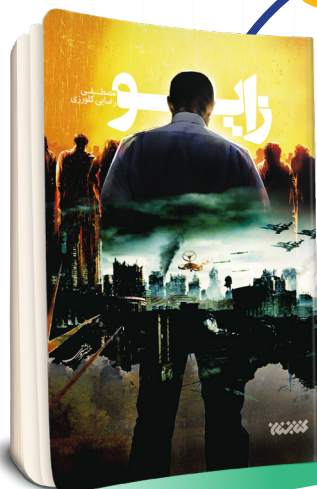
محوریت هوش مصنوعی است که در آینده ای نزدیک رخ می دهد؛ داستان حول نوجوانی شکل گرفته که با نظام هوش مصنوعی مبتنی بر تراشه های کاشته شده در بدن مقابله می کند.

این تراشه ها به انسان ها امکان مدیریت امور اجتماعی و اقتصادی می دهند اما در عین حال ابزار کنترل رفتار نیز هستند. تلاش کرده ام با نگاهی متفاوت وارد این موضوع شوم و همان ضرب آهنگ پرشتاب و تعلیق بالا را که در آثار قبلی ام داشتم، حفظ کنم. رمان دوم ادامه مبارزه آریو است اما در فضایی بسیار متفاوت.

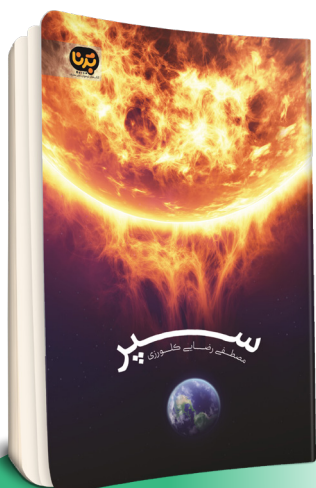
همچنین در کارگاه آموزش داستان، با حضور نوجوانان به آموزش و تبادل نظر درباره ژانر علمی-تخیلی پرداختیم. هر یک از اعضا داستانی کوتاه براساس ایده شخصی خود خلق کردند و بنا داریم همه این داستان ها را در قالب یک مجموعه منتشر کنیم. نسخه اولیه آثار آماده است و پس از اتمام پروژه های اصلی آن را ادامه خواهیم داد.»

قصه مصطفی رضایی، روایت کسی است که میان پستی و بلندی های زندگی و نویسندگی، راه خودش را پیدا کرده و امید او را یک گام به جلوتر رسانده؛ مسیری که با ایستادگی و باور به معنای کار، به خلق جهان هایی منجر شده که در ذهن و دل مخاطب ادامه پیدا می کنند. شاید رمز ماندگاری هر اثر هنری همین باشد؛ اینکه با جان نویسنده آمیخته شود و راهی برای ادامه دادن پیش پای دیگران بگذارد.





آثاری از مصطفی رضایی که ماندگار شدند



90 ایت کا / ستان



هم بوم

گلدان صبر

ما با «صبر» هم قصه شدیم



گلدان صبر



تنها یک کالا نبودند؛ از لباس‌هایی که روایت داشت تا سجاده‌ها و تسبیح‌هایی که چیزی را می‌خواندند تا یک روز تصمیم بر آن شد که قصه‌ای تازه به دنیای سیره اضافه کنند و محصولی را به کام دل بنشانند که نه فقط دیده شود، بلکه زندگی کند.

این قصه نیاز به هم رفیقانی داشت که به سرانجام برسد و اینجا بود که «داتام» هم عزم سفر کرد! از هم مسیری گروهی که خود را با ساخت نمونه‌های اولیه، بازار پردازی و تولید دست سازه‌های خلاقانه معرفی کرده بود چیزی شکل گرفت که هیچ‌کدام به تنهایی نمی‌توانستند بسازند: «گلدان صبر».

این گلدان، شبیه یک سنگ خاموش است که

قصه‌ها همیشه از یک نقطه شروع می‌شوند؛ گاهی از دل یک ایده، گاهی از دل یک سنگ. کارستان بهارستان، فقط یک فضای کار نیست؛ اینجا جایی است که قصه‌ها زندگی می‌کنند. هر گروهی که پا به اینجا می‌گذارد، قصه‌ای دارد؛ قصه‌ای پر از صبر و هیاو، امید و ناامیدی، رسیدن‌ها و نرسیدن‌ها و وقتی این قصه‌ها کنار هم می‌نشینند، جایی تازه باز می‌شود: جایی برای هم‌قصه شدن!

یکی از این قصه‌ها، قصه‌ی گروه «سیره» است؛ گروهی که از همان نامش مشخص است که باید هم کلام با شهید مطهری «مسیری خاص را بروی» مسیری که پر است از معنا و خلاقیت. سیره از روز اول هم محصولاتی ساخت که



«گلدان صبر» شاید فقط یک گلدان ساده نباشد؛ نگاهی عمیق‌تر به این گلدان می‌گوید که برای ریشه‌دار شدن باید صبر کرد؛ هفته‌ها، ماه‌ها و شاید سال‌ها، ناامید نشد و ادامه داد تا روزی که ریشه‌ها دوانده و محکم شوند. آن روز، روزی است که این ریشه‌ها می‌توانند دل سنگ را هم بشکافند و برای رشد کردن به نور رسیدن از سخت‌ترین مانع‌ها عبور کنند.

گلدان صبر هرروز در خانه بانگ امید سر می‌دهد؛ هرروز فریاد می‌زند که ناامید نشو، صبر کن و ادامه بده. بالاخره می‌رسد روزی که روز توست؛ روزی که بی‌اهمیت به اینکه کجا هستی و چقدر مسیر سختی در پیش داری، جوانه می‌زنی و رشد می‌کنی و آن روز همه از دیدن تولبخند می‌زنند.



ناگهان از درون شکافته شده باشد؛ جایی که زندگی خودش را به اوج سختی رسانده است! گیاه کوچکی که از دل یک سازه بتنی بیرون آمده، دیگر تنها یک برگ نیست؛ استعاره‌ای است از امیدی که باصبر ریشه می‌دواند. امیدی که زنده است، امیدی که نخواهد مرد!

سید حسام‌الدین رایگانی، بنیان‌گذار برند سیره درباره این همکاری می‌گوید:

این ارتباط‌ها و شبکه‌سازی‌ها در تولید محصول باکیفیت نقش اساسی دارد. وقتی تولیدکننده‌های باکیفیت همدیگر را پیدا می‌کنند، می‌توانند محصولی خلق کنند که از هر نظر کامل‌تر باشد. این ارتباط‌ها گاهی می‌تواند موانع و عوامل ناامیدی را در مسیر کار کمرنگ کند؛ چراکه همکاری با یک گروه همسوم می‌تواند تکمیل‌کننده محصولی باشد که مدت‌ها در ذهن گروه دیگری شکل گرفته است. اما باید دقت کرد که همکاری، صرفاً کنار هم قرار گرفتن چند نفر نیست؛ همکاری باید تعریف شود، چارچوب داشته باشد و حرفه‌ای جلو برود تا به نتیجه مطلوب برسد. کسب و کارها لازم است با هم گفت‌وگو کنند، جهان‌های همدیگر را کشف کنند و اگر توانستند به نقطه مشترک برسند، مسیر همکاری را آغاز کنند. این نقطه اشتراک است که می‌تواند قصه‌های تازه‌ای را بسازد.

«گلدان صبر» فقط یک ظرف برای خاک نیست؛ یادآوری است که ریشه‌دار شدن زمان می‌خواهد. باید صبر کنی، روزها و ماه‌ها، حتی وقتی همه چیز سخت است. اما یک روز می‌رسد که جوانه می‌زنی، دل سنگ را می‌شکافی و به نور می‌رسی و آن روز، روز توست؛ روزی که همه از دیدن تولبخند می‌زنند.



میز نوجوان

امید گمشده دوران نوجوانی

گفت و گو با مطهره وکیلی مشاور و درمانگر نوجوان



امید، گمشده دوران نوجوانی

چالش آینده؛ نگرانی‌های نوجوان امروز

در بررسی تجربیات نوجوانان، اغلب می‌توان ردپایی از نگرانی‌های عمیق در ارتباط با آینده را مشاهده کرد؛ نگرانی‌هایی که در لایه‌های پنهان و آشکار گفتار و رفتارشان موج می‌زند. بسیاری از نوجوانان آینده‌ای را تصور می‌کنند که نه تنها شفاف نیست، بلکه گاه آن را محیطی بی‌رحم و پرچالش می‌بینند؛ محیطی که در آن فرصت‌های محدود و موانع فراوانی پیش رویشان قرار دارد. این وضعیت منجر به احساس ناتوانی و فقدان کنترل بر سرنوشت شخصی می‌شود؛ حسی که از نظر روان‌شناختی به کاهش «خودکارآمدی» و افزایش «درماندگی آموخته‌شده» مرتبط است. در چنین شرایطی، امید که به عنوان یکی از منابع درونی انگیزشی شناخته می‌شود، برای بسیاری از نوجوانان نه تنها یک احساس مثبت، بلکه مفهومی غریب و دورافتاده به حساب می‌آید؛ منبعی که گویی گم شده و حوصله‌ای برای پیدا کردن آن نیست.

نوجوانی، دوره جست‌وجوگری است؛ جست‌وجوی هویت، معنا و شاید مهم‌تر از همه، امید. فصلی سرشار از پرسش و کشف؛ زمانی که نوجوان به دنبال یافتن هویت واقعی خود است؛ تلاشی برای شناخت «من»ی که پیش‌تر مبهم و گاه ناپیدا بود. در این مسیر، جست‌وجوی معنا نقشی اساسی ایفا می‌کند؛ معنا یعنی یافتن دلیلی برای زندگی، هدفی که بتوان برایش تلاش کرد و مسیری که ارزش پیمودن داشته باشد.

اما شاید مهم‌تر از همه این باشد که نوجوان در این مسیر پرچالش به چیزی به نام «امید» برسد؛ امیدی که نه تنها به آینده چشم بدوزد، بلکه به او انگیزه و نیروی حرکت بدهد. امید، چراغ راهی است که در تاریکی‌های سردرگمی، اضطراب و ناامنی روشن می‌شود و نوجوان را به سمت فردایی بهتر هدایت می‌کند. بدون امید، جست‌وجو به سردرگمی و ناامیدی می‌انجامد؛ اما با امید، حتی چالش‌ها و شکست‌ها نیز تبدیل به فرصت‌هایی برای رشد و یادگیری می‌شوند.



همین راستا، چارچوب «سرمایه روان شناختی» (Psychological Capital) نیز به امید به عنوان یکی از چهار مؤلفه اصلی رشد روانی می‌نگرد (در کنار تاب‌آوری، خودکارآمدی و خوش بینی). در این نظریه، امید نیرویی است که نوجوان را به ادامه دادن، تجربه کردن و برخاستن پس از شکست سوق می‌دهد. نوجوانانی که این سرمایه‌ها را در خود پرورش داده‌اند، توان بیشتری برای کنار آمدن با چالش‌ها دارند.

امید در بستر رابطه و فرهنگ

امید تنها درون ذهن شکل نمی‌گیرد؛ بلکه درون رابطه معنا پیدا می‌کند و حتی می‌تواند تغییر معنا دهد. رابطه با فضای مجازی و آنچه نوجوان در زمان فراغت خود مصرف می‌کند، بخش مهمی از دنیای نوجوان امروز است. کتاب، فیلم، موسیقی، بازی‌های رایانه‌ای و حتی محتواهای تولیدشده در شبکه‌های اجتماعی، می‌توانند منابع بسیار مهمی برای الگوسازی، معناپردازی و امیدآفرینی باشند. نظریه یادگیری اجتماعی بندورا نشان می‌دهد که انسان‌ها از طریق مشاهده الگوها یاد می‌گیرند؛ بنابراین شخصیت‌های داستانی که با وجود سختی‌ها امید خود را حفظ می‌کنند و در مسیر معنا پیش می‌روند، می‌توانند تأثیری غیرمستقیم اما قدرتمند بر ذهن و نگرش نوجوان داشته باشند.

امید؛ توانمندی روان شناختی قابل رشد

از نگاه نظریه‌پردازان روان‌شناسی مثبت‌نگر، امید صرفاً یک احساس نیست؛ بلکه توانمندی روان‌شناختی قابل رشد و آموزش است. در نظریه «امید» که توسط چارلز اسنایدر ارائه شده، امید ترکیبی است از دو مؤلفه: نخست، انگیزه و اراده برای حرکت به سوی هدف و دوم، توانایی طراحی مسیرهای متنوع برای رسیدن به آن هدف. نوجوانی که امیدوار است، نه تنها هدف دارد، بلکه می‌داند حتی اگر مسیر سخت شود، می‌توان راه دیگری پیدا کرد. این نوع امید، برخلاف خوش‌بینی سطحی، بر پایه توان درونی برای حل مسئله و حفظ انگیزه پایدار است. در



(Self-Talk) قدرتمندی بسازند که در بزنگاه‌های سخت به کمکش بیاید.

درمیان همه منابع شکل دهنده امید، خانواده یکی از مهم‌ترین و نخستین بسترهایی است که می‌تواند بذر امید را در ذهن و دل نوجوان بکارد یا از بین ببرد. نوجوانانی که در خانواده‌ای امن، گرم و حمایتگر رشد می‌کنند، اغلب در تصور آینده، تعیین اهداف و مواجهه با ناکامی‌ها توانمندترند.

نظریه دلبستگی جان بالبی این ارتباط را به خوبی توضیح می‌دهد؛ بر اساس این نظریه، پیوندهای عاطفی اولیه، به‌ویژه با مراقبان اصلی (که معمولاً والدین‌اند)، پایه برداشت فرد از دنیا و آینده را می‌سازد. نوجوانی که در کودکی دلبستگی ایمن را تجربه کرده، با احتمال بیشتری به دیگران اعتماد می‌کند، به آینده امیدوار است و می‌تواند روابط معنادار برقرار کند. برعکس، تجربه دلبستگی ناایمن می‌تواند به احساس بی‌اعتمادی و ناامیدی در نوجوانی بینجامد.

سخن پایانی

در نهایت می‌توان گفت امید در نوجوانی نه صرفاً یک احساس، بلکه یک توانمندی است؛ و اگر جایی قرار باشد نور این توانمندی برای نخستین بار دیده شود، آن‌جا آغوش خانواده است. شکل‌گیری و تقویت امید در نوجوانی امری چندبعدی است که توجه به این ابعاد و تلاش برای پرورش آن‌ها به‌ویژه در بستر خانواده می‌تواند نقشی پیشگیرانه و رشدی در سلامت روان نوجوانان ایفا کند.

در همین راستا، نظریه معنادرمانی فرانکل نیز اهمیت کشف معنا در دل رنج‌ها را مورد تأکید قرار می‌دهد. نوجوانی که از طریق تجربه‌های زیسته یا مواجهه با آثار فرهنگی به درکی از معنا دست یابد، می‌تواند با وجود چالش‌های مختلف، احساس امید و هدفمندی خود را حفظ کند.

خانواده؛ نخستین بستر امید

علاوه بر این، یکی از اصلی‌ترین منابع ساخت یا تضعیف امید در نوجوانان، خانواده است. خانواده‌هایی که فضا را برای گفت‌وگو باز می‌گذارند، به جای تهدید، تشویق می‌کنند و شکست را به‌عنوان بخشی از مسیر رشد می‌بینند، به نوجوان خود اجازه می‌دهند امید را درونی کند.

در مقابل، محیط‌های پرتنش، کنترل‌گر یا بی‌ثبات، به تدریج تصویر نوجوان از آینده را تیره می‌کنند. حتی جمله‌هایی ساده مانند «بیا با هم به راه دیگه پیدا کنیم» یا «تو می‌تونی»، می‌توانند در نوجوان صدای درونی



از دیار دوست

از کوچه های تجربه تا خیابان امید

گفت و گو با مرتضی اعلائی مدیر عامل ماهد



از کوچه‌های تجربه تا خیابان امید؛ روایت یک کارآفرینی بی‌ادعا

حق، دیده می‌شود و بی‌ثمر نخواهد ماند، آرامشی به انسان می‌دهد که هیچ تکیه‌گاه مادی‌ای نمی‌تواند فراهم کند. این ایمان، در لحظات تردید، فشار یا شکست، چون ستونی محکم، انسان را از درون نگه می‌دارد.

تجربه من نشان داده است که ترکیب «تلاش آگاهانه»، «امید مبتنی بر معنا» و «ایمان به سنت‌های الهی»، همان مسیر پایداری است که می‌تواند کارآفرین را در سخت‌ترین شرایط، همچنان متعهد، مصمم و امیدوار نگه دارد.



در مسیر پر فراز و نشیب کارآفرینی، آنچه بیش از همه به انسان توان ادامه دادن می‌دهد، «امید» است؛ امید به رسیدن، به ساختن و به معنادار بودن تلاش‌ها.

من باور دارم آرمان‌های بزرگ، انگیزه‌های بزرگ می‌سازند؛ انگیزه‌هایی که در لحظات شکست، تردید و فشار، نیروی حرکت را حفظ می‌کنند. امید، زمانی عمیق و ماندگار است که مسیر انسان به یک هدف والا و ارزشمند متصل باشد؛ هدفی فراتر از منافع شخصی یا موفقیت‌های ظاهری. برای من، امید صرفاً یک حس مثبت نیست، بلکه نوعی جهت‌گیری درونی به سوی معناست. وقتی باور داشته باشی که کاری که انجام می‌دهی، نه فقط برای خودت بلکه برای دیگران، برای جامعه، برای فرهنگ و حتی آیندگان تأثیرگذار است، نوع نگاهت به موانع تغییر می‌کند. آن‌گاه، سختی‌ها را نه به عنوان تهدید، بلکه به عنوان بخش طبیعی مسیر رشد می‌پذیری.

در کنار این امید، ایمان به وعده‌های الهی، توکل بر خداوند و توسل به اهل بیت علیهم‌السلام، همواره بخش جدانشدنی مسیر من بوده است. ایمان به اینکه هر تلاش صادقانه‌ای در مسیر



تیمچه

گزارش تحلیلی از صنعت انیمیشن

از سفیدبرفی تا بیعی قهرمان؛ پرواز بزرگ پویانمایی‌ها در ایران

کودکی و حتی بزرگسالی بسیاری از ما با پویانمایی‌ها گره خورده است؛ از «سفیدبرفی و هفت کوتوله» که نزدیک به ۸۰ سال است همچنان یکی از محبوب‌ترین‌هاست و رکورد فروشش هنوز دست نیافتنی مانده، تا آثاری که این روزها جان دارتر از همیشه روی پرده سینماهای ایران یا در قاب تلویزیون ظاهر می‌شوند. آثاری که باعث می‌شوند با غرور سرمان را بالا بگیریم؛ چرا که جوانان این سرزمین در میانه این آشفته بازار قهرمان‌سازی غربی، برای فرزندان ما قهرمان‌های واقعی ساخته‌اند. قهرمان‌هایی که حالا نامشان با پویانمایی‌هایی مثل «فیلشاه»، «شاهزاده روم»، «بچه زرنگ» و «بیعی قهرمان» گره خورده است.



دنیا چگونه انیمیشن می‌سازد؟

از رکوردشکنی شیرشاه تا دنیای فروزن

نگاهی به وضعیت پویانمایی در جهان نشان می‌دهد که در ۲۰ سال اخیر این صنعت رشدی خیره‌کننده را تجربه کرده است. نه تنها تکنیک‌ها و شیوه‌های تولید متنوع‌تر و به‌روزتر شده، بلکه آمار فروش هم جهشی چشم‌گیر داشته است. به عنوان نمونه، پویانمایی «شیرشاه» در سال ۲۰۱۹ با فروش ۱ میلیارد و ۶۵۴ میلیون دلار، عنوان پرفروش‌ترین پویانمایی جهان را از آن خود کرد. پس از آن، «فروزن ۲» با فروش ۱ میلیارد و ۴۴۷ میلیون دلار، «فروزن» با ۱ میلیارد و ۲۶۸ میلیون دلار و «شگفت‌انگیزان ۲» با ۱ میلیارد و ۲۴۲ میلیون دلار، در رتبه‌های بعدی این فهرست قرار گرفتند.

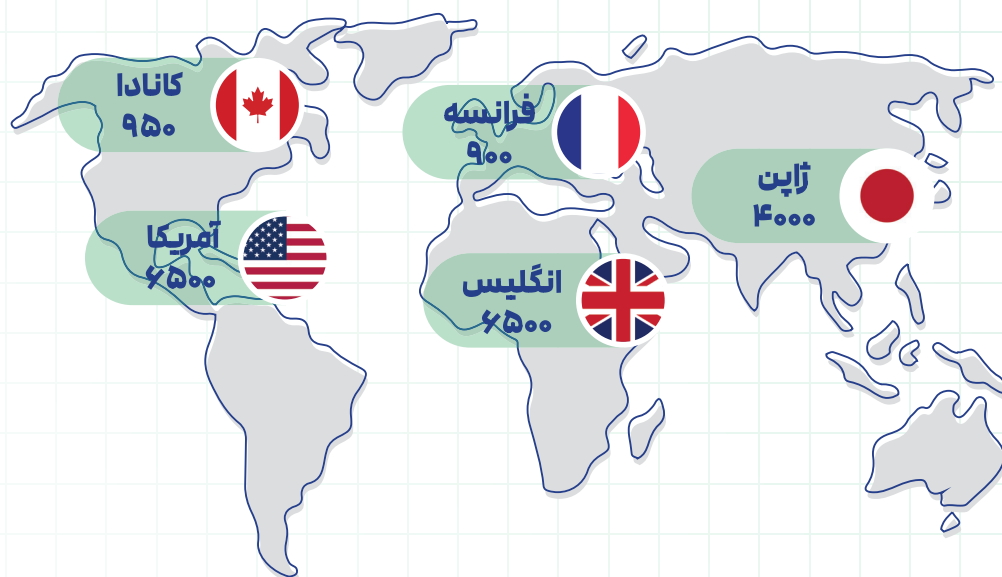
پرفروش‌ترین انیمیشن‌های تاریخ جهان

پرفروش‌ترین انیمیشن‌های تاریخ جهان تا سال ۲۰۱۹

اعداد به میلیون دلار



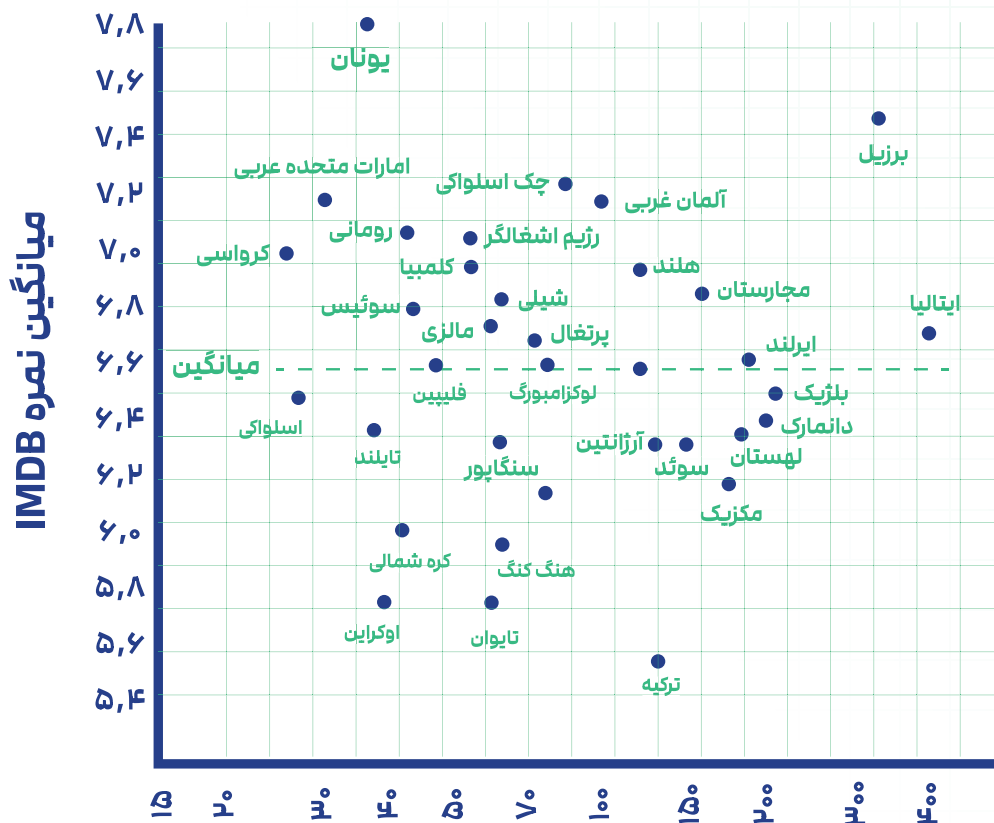
کدام کشورها انیمیشن‌های بیشتری تولید کرده‌اند؟



طبق آمارهای منتشر شده:

آمریکا با ۶۵۰۰ پویانمایی، ژاپن با ۱۴۰۰۰، انگلیس با ۴۵۰۰، کانادا با ۹۵۰ و فرانسه با ۹۰۰ تولید در صدر جدول تولیدکنندگان این صنعت قرار دارند.

کدام کشورها انیمیشن‌های باکیفیت‌تری تولید کرده‌اند؟



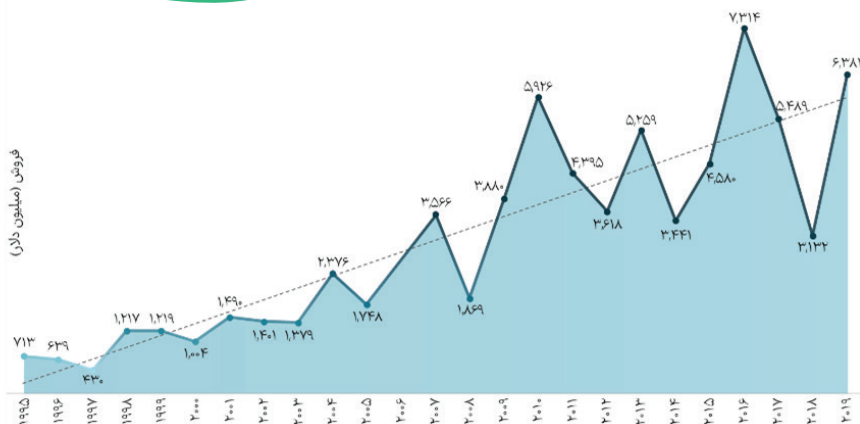
اما اگر پای کیفیت به میان بیاید، نتیجه متفاوت است؛ میانگین امتیازهای ثبت شده در IMDB نشان می‌دهد که برخی از بهترین پویانمایی‌ها لزوماً محصول همین گول‌های تولید نیستند. در عوض، کشورهایی مانند **یونان، برزیل، امارات، چک اسلواکی و حتی آلمان غربی** در میان تولیدکنندگان باکیفیت‌ترین آثار دنیا قرار گرفته‌اند.

انیمیشن؛ صنعتی که میلیارد ها دلار می‌ارزد

از رکوردشکنی شیرشاه تا دنیای فروزن

مجموع فروش گیشه پویانمایی‌ها در جهان بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۹ از ۷۱۳ میلیون دلار به ۶ میلیارد و ۳۸۱ میلیون دلار رسیده است؛ جهشی که اهمیت روزافزون این صنعت را در میان مخاطبان نشان می‌دهد.

این رشد فقط در گیشه نیست؛ بررسی تعداد بلیت‌های فروخته شده برای پویانمایی‌های سینمایی در آمریکا نشان می‌دهد که این عدد از ۷۷ میلیون و ۸۰۰ هزار بلیت در سال ۱۹۹۵ به ۲۵۸ میلیون و ۴۰۰ هزار بلیت در سال ۲۰۱۹ رسیده است. آمار دیگری هم نشان می‌دهد که ژانرهای ماجراجویی، موزیکال و رمانتیک به ترتیب پرتعدادترین‌ها بین مخاطبان هستند.

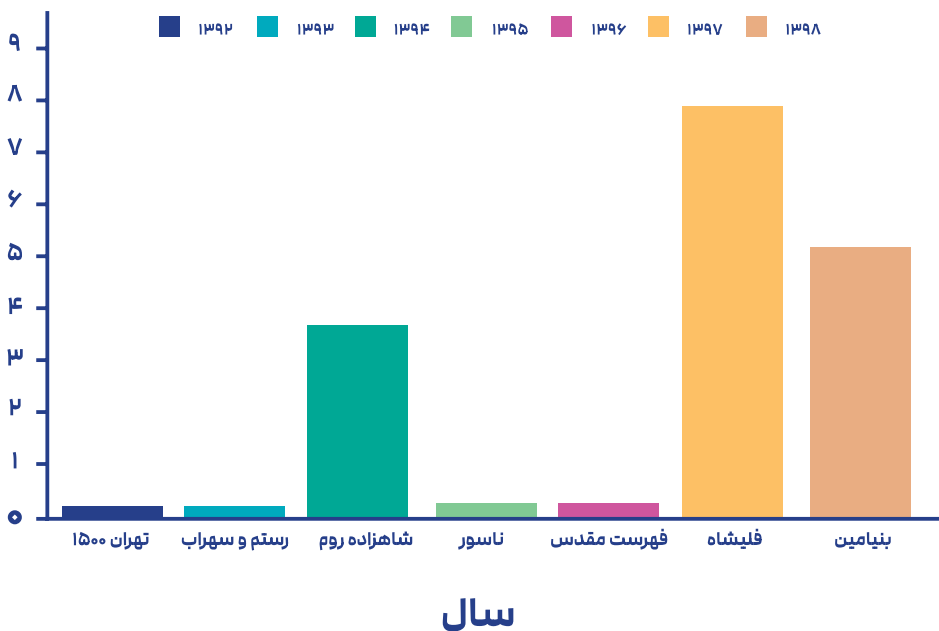


فروش گیشه سینمای صنعت پویانمایی جهان بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۹

قصه‌ای که از دهه ۳۰ شروع شد

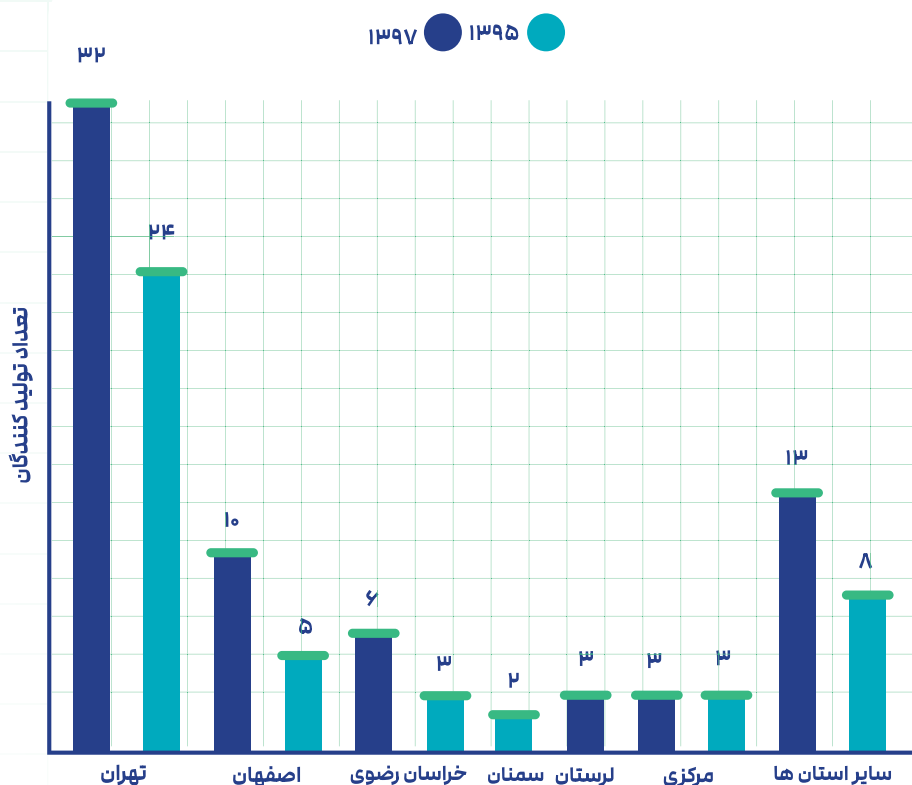
روحي در کالبد پويانمايي ايران

اگر بخواهيم به ريشه‌هاي صنعت پويانمايي در ايران نگاهی بيندازيم، برخي معتقدند اين مسير از اوایل دهه ۳۰ شمسی با فعاليت اسفنديار احمديه، نصرت‌الله کریمی و جعفر تجارتچی آغاز شد. آن‌ها با همکاري هم اولين استودیوی انيميشن ايران را ساختند و آثاری کوتاه توليد کردند. صنعت پويانمايي در همه اين سال‌ها کم و بيش با تحولات جهاني همراه بود، اما پس از ساخت آثاری مانند «تهران ۱۵۰۰» در سال ۱۳۹۲ و «شاهزاده روم» در سال ۱۳۹۳، جاني تازه گرفت و مخاطبان داخلي دوباره به سمت توليدات ايراني برگشتند. اين روند در سال‌هاي بعد با آثاري مانند «فهرست مقدس» و «فيلشاه» ادامه يافت؛ آثاري که نه تنها در گيشه موفق بودند بلکه در جشنواره‌هاي بين‌المللي هم درخشيدند.

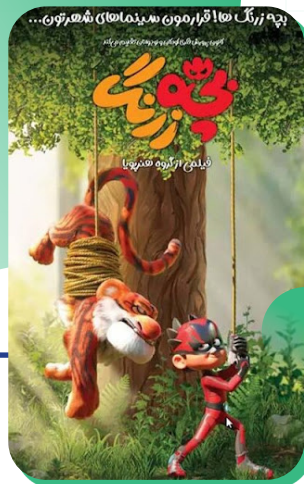
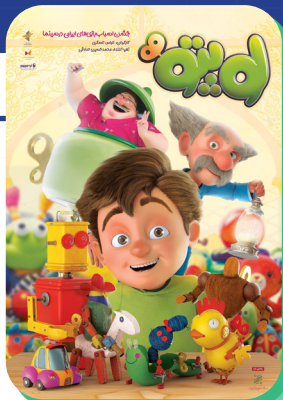


وقتی فیلشاه آمد؛ خون تازه در رگ‌های انیمیشن ایران

به تدریج انگار خون تازه‌ای در رگ‌های انیمیشن‌سازهای ایرانی دویده باشد؛ یکی یکی آثار فاخرتری به اکران رسیدند. به عنوان نمونه، پویانمایی «فیلشاه» که در سال ۱۳۹۷ روی پرده رفت، توانست با ۱ میلیون و ۱۵۵ هزار مخاطب و ۸ میلیارد تومان فروش، عنوان پرفروش‌ترین پویانمایی کشور تا سال ۱۳۹۸ را از آن خود کند. پس از آن، «شاهزاده روم» و «بنیامین» در رتبه‌های بعدی قرار گرفتند. مقایسه آماری جالبی هم از تعداد تولیدکنندگان این صنعت در سال‌های ۱۳۹۵ و ۱۳۹۷ وجود دارد: در سال اول ۴۵ تولیدکننده فعال بودند و این عدد در سال دوم به ۶۷ رسید. تهران با ۳۲ استودیو، اصفهان با ۱ و خراسان رضوی با ۶، بیشترین سهم را داشتند.



تعداد تولیدکنندگان پویانمایی به تفکیک استان



بازگشت با قدرت؛ وقتی کرونا پایان خط نبود

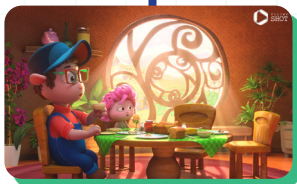
شیوع کرونا صنعت پویانمایی را مانند بسیاری از حوزه‌های فرهنگی زمین‌گیر کرد. اما از سال ۱۴۰۱ همه چیز تغییر کرد. در این سال دوپویانمایی شاخص «لوپتو» و «سپرایل دلفین ۲» اکران شدند و سهم مهمی در ۵۵ میلیارد تومان فروش سینمای کودک داشتند.

سال ۱۴۰۲ این موج ادامه یافت و آثار تازه‌ای مانند «بچه زنگ»، «مسافری از گانورا» و «نارگیل» روی پرده رفتند و فروش سینمای کودک را به ۸۰ میلیارد تومان رساندند.

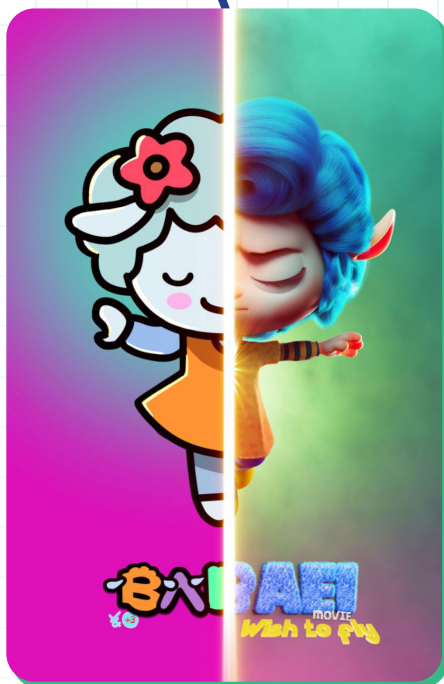
بیعی روی پرده؛ مسیر قهرمانی بیعی از تلویزیون تا سینما!

در مهرماه ۱۴۰۳، پویانمایی سینمایی «بیعی قهرمان» اکران شد؛ اثری که از تلویزیون به سینما راه پیدا کرد. تولیدکنندگان استودیو ایما پس از ساخت سریال «بیعی بیعو» برای شبکه پویا، تصمیم گرفتند نسخه سینمایی این اثر را بسازند.

این سریال دوبعدی در سال اول پخش، به فهرست ۱۰ شخصیت محبوب کودکان راه یافت. در سال دوم، پربیننده‌ترین برنامه کودک تلویزیون شد و در سال سوم نیز جزو سه برنامه پربازدید قرار گرفت. همین استقبال باعث شد نسخه سینمایی «بیعی قهرمان» با تکنیک سه‌بعدی ساخته شود؛ اثری که جایزه بهترین انیمیشن جشنواره کودک را دریافت کرد و با ۷۰ میلیارد تومان فروش، به پرفروش‌ترین پویانمایی تاریخ سینمای ایران تبدیل شد.



این اثر حتی به اکران‌های خارجی هم رسید و در ترکیه، روسیه، ارمنستان، تاجیکستان، عراق و لبنان روی پرده رفت. با این حال، هنوز بازارهای مهمی وجود دارند که می‌توانند مقصد آثار ایرانی باشند.



از رکود تا رکورد؛ فروش شگفت‌انگیز سینمای کودک!

بعد از اکران «ببعی قهرمان»، تنها در فاصله ۷ ماه، ۶ فیلم کودک در کشور اکران شد؛ ۴ پویانمایی و دو فیلم زنده («بامبولک» و «باغ کیانوش»). چنین اتفاقی نه تنها در تاریخ پس از انقلاب بی سابقه است بلکه در بسیاری از کشورهای صاحب نام این صنعت هم کم سابقه محسوب می شود.

فیلم های کودک پس از «ببعی قهرمان» توانستند فروش سینمای کودک را به ۱۳۰ میلیارد تومان برسانند. مقایسه آمار دو ماه اول سال های ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴ هم نشان می دهد که این عدد از ۸ میلیارد تومان به ۵۵ میلیارد تومان جهش یافته است.

فراتر از گیشه؛ انیمیشن ایرانی و چشم انداز پیش رو

این رشد خیره کننده فقط در فروش نیست؛ در حجم تولیدات، کیفیت آثار، تنوع موضوعات، حضور در جشنواره های بین المللی و جلب مخاطبان داخلی و خارجی هم می توان اثرش را دید.

ایجاد مراکز تولید، آموزش و پخش در داخل کشور زمینه را برای پرورش نسل جدیدی از انیمیشن سازان فراهم کرده است؛ نسلی که با رویکردی بومی و فرهنگی، آثار خود را برای کودکان و نوجوانان این سرزمین می سازند. این جریان، هم مانع مهاجرت نیروهای خلاق شده و هم انگیزه ای برای ماندن و رشد در فضای داخلی ایجاد کرده است.

حمایت نهادهای مرتبط چه مالی، چه آموزشی و چه تبلیغاتی در این مسیر کلیدی بوده است اما

هنوز ظرفیت های بزرگی برای توسعه بیشتر وجود دارد؛ از تأمین مالی و تسهیل فرآیندهای تولید تا تقویت صادرات و حمایت از حقوق مالکیت فکری. اگر این حمایت ها با سیاست گذاری هوشمندانه و برنامه ریزی بلندمدت ادامه پیدا کند، صنعت پویانمایی ایران می تواند علاوه بر سهم فرهنگی، به یک بازار اشتغال زا و اثرگذار در سطح منطقه و جهان تبدیل شود.

به کجاها برد این امید مارا؟!

رشد خیره کننده پویانمایی ایران، فقط حاصل تکنیک و سرمایه نیست؛ مدیون دل هایی است که در این راه پرهزینه و دشوار، ناامید نشدند. هنرمندانی که با کمترین امکانات، بلندپروازترین رؤیاها را ساختند و باور داشتند که حتی در میانه سختی ها، می شود جهانی تازه تصویر کرد. امروز هر قاب از این انیمیشن ها، یادآور مسیری است که با امید و ایستادگی پیموده شده؛ مسیری که هنوز ادامه دارد.





9۱ بیت کا / ستان

سیاحت نامه



سیدرا
SIDRA
For Children's Flourish

گام به گام تا اربعین قصه تولد سدره

معرفی محصولات برند سدره



گام به گام تا اربعین



همه چیز از اربعین ۱۳۹۲ شروع شد. جمعی از هنرمندان و اهالی هیئت هنر تصمیم گرفتند در پیاده روی بزرگ عاشقان حسینی شرکت کنند. اعضای گروهی که امروز «**سدره**» نام دارد. آن روزها نه شناخته شده بودند، نه محصولی داشتند و حتی هنوز این نام را هم انتخاب نکرده بودند. با خود گفتند: باید برای بچه های این مسیر کاری کنیم.

ایده شان ساده اما متفاوت بود؛ پیکسل هایی که با بقیه فرق داشته باشند. شخصیت های این پیکسل ها را خودشان طراحی کردند و آن ها را به چاپ سپردند. روی هر پیکسل تصویر چند کودک با ملیت های مختلف نقش بسته بود؛ از عرب و فارس گرفته تا بچه های سیاه پوست آفریقا و حتی کودکانی از اسکانداویا. اما یک چیز بین همه شان مشترک بود: سربند «**یا حسین (ع)**» روی پیشانی شان.

این پیکسل ها در مسیر بین بچه ها پخش شد و هدیه ای کوچک اما ماندگار بود. لبخند های بچه ها و خوشحالی خانواده هایشان نشان داد این ایده فراتر از یک سوغات ساده است. استقبال آن قدر زیاد بود که حتی بعد از پایان سفر و بازگشت به تهران، خانواده ها به دنبال این گروه می گشتند؛ بعضی برای خرید محصولات دیگر و بعضی هم فقط برای گفتن این که: این کار باید ادامه پیدا کند. همان جا بود که هسته «**سدره**» شکل گرفت؛ گروهی که آن روزها برای تأکید بر هدف بین المللی شان نام خود را **Hussain United Us** گذاشتند.



پیکسل‌های سدره در
طرح‌های مختلف مذهبی

FV

ایستگاه
شماره یک

حُبُّ الْحُسَيْنِ يَجْعَلُنَا

در دو سال اول فعالیت، بیشتر محصولات تبلیغی این گروه راهی کشورهای همسایه و حتی اروپا شد. خریداران آن طرف مرزها می گفتند: برای بچه های شیعه در جهان، محصول مذهبی درست و حسابی نیست؛ چیزی که بتوان در روضه های خانگی یا ایام مذهبی به بچه ها داد. این استقبال، هدف نخست گروه فعالیت بین المللی برای کودکان شیعه را محقق کرد.



وقت قصه شد

کم کم «سدره» رشد کرد و تصمیم گرفت مسیرش را عوض کند؛ از محصولات صرفاً تبلیغی مثل سریندو پرچم و پیکسل به تولید محصولات محتوا محور برسد؛ چیزهایی که علاوه بر جذابیت، داستان و پیامی عمیق داشته باشند.

نتیجه اتاق فکرها و ایده پردازی های فراوان، تولید اولین کتاب داستان و کار دستی «سدره» بود؛ «یونا»، به قلم خانم کلر ژوبرت؛ داستان یک پرنده کوچک که روز عید غدیر از لانه اش شاهد ماجراست. کنار این کتاب، ابزار ساخت یک ریشه تزئینی با محتوای داستان هم ارائه شد؛ محصولی که هم روایت داشت و هم کودک را به تجربه ای خلاقانه دعوت می کرد.



از عمود ۷۴۱ تا کتاب‌های تعاملی

سال ۱۳۹۴ گروه «سدره» در عمود ۷۴۱ مسیر نجف به کربلا مستقر شد؛ موبکی که فقط زائران غیرایرانی رامی‌پذیرفت. این حضور برایشان تجربه‌ای کارگاهی و درعین حال سکوی پرتابی برای بین‌المللی شدن محصولات بود. بچه‌های زائر آن‌جا با محصولات «سدره» آشنا شدند، داستان‌هایش را شنیدند و کاردستی‌هایش را ساختند.

این تجربه، الهام‌بخش تولید آثار جدید شد؛ مثل کتاب «دوبال» برگرفته از نام اسب امام حسین (ع) و بعد کتاب تعاملی «گام گام تا...» که باز هم به قلم خانم ژوبرت نوشته شد. در این کتاب، طاه و نورا خواهر و برادری کوچک راهی سفر اربعین می‌شوند و مادرشان دفتری به آن‌ها می‌دهد تا خاطراتشان را ثبت کنند. بخش‌هایی از کتاب برای رنگ‌آمیزی و نقاشی بچه‌هاست و صفحه آخرش جایی برای چسباندن عکس یادگاری‌شان از سفر دارد. این بسته همراه یک کوله‌پشتی و پیکسل به بچه‌ها ارائه می‌شود. یکی دیگر از محصولات، کتاب «بهترین خانه خدا» بود؛ روایتی از زندگی یک تسبیح که بچه‌ها با استفاده از محتویات کیت همراه کتاب می‌توانند مشابه همان تسبیح را بسازند.



بذر امید را بکار

یکی از محصولات خاص «سدره» داستان یک گل‌دان است؛ گل‌دانی بایک دانه که بچه‌ها باید آن را بکارند، آبیاری‌اش کنند و مراقبش باشند تا جوانه بزند. محصولی که با نام «من باغبان مسئولیت‌پذیری هستم» به بچه‌ها ارائه می‌شود و علاوه بر آموزش مراقبت و مسئولیت، مفهومی عمیق‌تر را منتقل می‌کند: امید.

امید، همیشه همراه روح کودک است؛ اما این گل‌دان به او یادآوری می‌کند که امید هم مثل یک دانه، نیاز به مراقبت و پرورش دارد؛ تا روزی که جوانه بزند و به درختی سبز تبدیل شود.



امیدی که از نور می‌رسد

وقتی پای صحبت‌های خانم فلسفی مدیر «سدره» نشستیم، از سختی‌های مسیر گفت؛ اما اضافه کرد: امید را از منبع نور یعنی خدا و اهل بیت (ع) می‌گرفتم؛ آن قدر دلم گرم می‌شد که می‌توانستم جلوی همه بایستم و همه سختی‌ها را تاب بیاورم تا به هدفم برسم.

برای او و گروهش، حالا اربعین معنای دیگری دارد؛ چون به قول خودش تمام احساس نابش درباره دین و امام حسین (ع)، از همان حس‌های کوچک و عمیقی زاده شده که در کودکی در دلش جوانه زد و نقطه آغاز فعالیت گروه «سدره» هم از همان روزهای اربعین بود.



9۱ بیت کا / ستان

تريپون ارائه

كتاب «خيابان الزهرا»

تئاتر اسكارلت



قصه‌ای از دل روزهای پر التهاب فلسطین

فلسطین این روزها پر امیدترین و در عین حال غمناک‌ترین قصه دنیاست؛ قصه‌ای که سال‌هاست در کوچه‌های غزه و خیابان‌های کرانه باختری روایت می‌شود و هر بار برگ تازه‌ای می‌خورد. از دل همین قصه، طوفان الاقصی برخاست؛ واقعه‌ای که پرده‌ها را کنار زد و نشان داد غزه رانه اسلحه، که مقاومت و امیدزنده نگه داشته است؛ امیدی به فردا، به آزادی قدس، به صبحی که کودکان فلسطینی بدون ترس از سایه پشه‌ها در کوچه‌های شهرشان بازی کنند.

در چنین روزهایی، که دنیا گویی به تماشای این رنج عادت کرده و دیگر کمتر خبری از اشک و فریادها تکانش می‌دهد، کسی در دل تهران، در گوشه‌ای از کارستان بهارستان، تصمیم گرفت برای این قصه پر از درد و ایمان کاری کند؛ کاری فراتر از توییت‌ها و یادداشت‌های کوتاه، کاری که امید و مقاومت را به نسل نوجوان منتقل کند. این شد که بهزاد دانشگر قلم برداشت و «خیابان الزهرا» را نوشت؛ رمانی که نه فقط داستانی برای خواندن، که روایتی برای زیستن است.



نشستی که به یک مراسم رونمایی شبیه نبود

آن روز، سالن **کارستان بهارستان** حال و هوای دیگری داشت. میزبان ششمین نشست «تاکستان» بودند؛ جلسهای که شبیه یک مراسم رونمایی معمولی نبود، بیشتر شبیه هم نشینی آدم هایی بود که دلشان برای قصه فلسطین می تپید. جمعی از اهالی ادبیات کودک و نوجوان آمده بودند تادرباره تازه ترین اثر بهزاد دانشگر بشنوند؛ خیابان الزهرا؛ رمانی که قرار است سه جلدی باشد و جلد نخستش بهانه ای شده بود برای این دیدار.

حاضرین جلسه هرکدام وزنی داشتند: خانم منصوره مصطفی زاده، نویسنده و پژوهشگر شناخته شده با بیش از ۱۰ کتاب در حوزه کودک و نوجوان؛ علی اصغر عزتی پاک، نویسنده ای که از دل رمانش فیلم «باغ کیانوش» به سینما آمد و معصومه توکلی، معلمی که سال هاست کودکان و نوجوانان را به دنیای کتاب می برد. فضای جلسه پر از نجوا و کنجکاوی بود؛ گویی همه می دانستند این کتاب قرار است حرفی تازه بزند.

وقتی نویسنده از توئیتر دل کند و قلم برداشت

ماجرای نوشتن «خیابان الزهرا» به همین جلسه ختم نمی‌شد. دانشگر همان‌جا صادقانه گفت:

«وقتی خبر ۷ اکتبر رسید، دیدم نویسنده‌ها توی توئیتر فقط چند خط نوشته‌اند. اعصابم به هم ریخت. با خودم گفتم تو که قلم داری، چرا فقط تماشاچی‌ای؟ چرا از دلآوری فرزندان فلسطین نمی‌نویسی؟»

او رمانی را که در دست نگارش داشت - «لانه کرکس» درباره شهید سلیمانی - کنار گذاشت تا به قول خودش «برای فلسطین کاری کرده باشد». در جلسه با لبخند تلخی گفت: «حاج قاسم هم اگر بود، برای فلسطین کاری می‌کرد.» این جمله‌اش سالن را در سکوتی سنگین فرو برد؛ سکوتی که از جنس تأمل و هم‌دلی بود. دانشگر می‌خواست قصه‌ای بنویسد که نوجوانان بخوانند و امید را در دل کودکان فلسطینی ببینند؛ همان امیدی که در دل کوچه‌های ویران غزه هنوز جوانه می‌زند اما طولانی‌بودن مسیر چاپ، او را واداشت تا راه دیگری انتخاب کند؛ انتشار الکترونیکی. کتابی که بی‌واسطه به دست مخاطب برسد و قصه‌اش زودتر شنیده شود.

بازگشت به خانه؛ طرحی که درخشان است

علی‌اصغر عزتی‌پاک در نشست از ایده دانشگر تمجید کرد و گفت:

«این کتاب طرح فوق‌العاده‌ای دارد. یکی از

مهم‌ترین درون‌مایه‌های ادبیات مقاومت در دنیاست: بازگشت به خانه. در فلسطین این معنا عمیق‌تر است؛ چون همه را از خانه‌هایشان رانده‌اند و مبارزه‌شان برای بازگشت است. این رمان دقیقاً در همین مسیر حرکت می‌کند. بازگشت در این کتاب با خواهرش و تمنا نیست؛ با مبارزه و امید است.» این حرف‌های عزتی‌پاک به جان جلسه نشست. کسی سرش را پایین انداخت، یکی زیر لب گفت: «چقدر درست گفتی.» رمان دانشگر حالا دیگر فقط یک کتاب نبود؛ صدای آرزوی بازگشت بود.

وقتی یک کتاب به اندازه خودش تاریخ می‌سازد

معصومه توکلی اما بالحنی تلخ و امیدوارانه گفت: «کتاب‌هایی که درباره فلسطین برای نوجوانان نوشته شده، انگشت‌شمار است. نوجوان‌ها برای فهم فلسطین باید سراغ کتاب‌های بزرگسالان بروند. حتی همان معدود کتاب‌ها هم بیشتر به کرانه باختری پرداخته‌اند، نه غزه؛ جایی که با اراده‌ای آهنین، هیچ حرف زوری را نپذیرفته و به وعده الهی ایمان دارد.»

او اضافه کرد: «حتی اگر مردم غزه امروز در حسرت یک زندگی معمولی باشند، باید از آرمان والای‌شان بگوئیم؛ بازپس گرفتن سرزمین مادری‌شان. این چیزی نیست که فراموش شود.»

خانم مصطفی زاده هم با تأکید گفت:

«در شرایطی که برای نوجوانان کتاب خوب درباره فلسطین نداریم، اضافه شدن حتی یک اثر اتفاق مهمی است. حالا باید تلاش کنیم این کارها با کیفیت بالاتر ادامه پیدا کنند تا قابل اعتنا باشند.»

امید؛ درختی که از ریشه ایمان سبز می‌شود

وقتی دانشگر «خیابان الزهرا» را نوشت، درواقع فقط قصه‌ای برای نوجوانان ننوشته بود؛ او امید را به این ادبیات برگرداند. امیدی که مثل دانه‌ای کوچک در دل کودکان فلسطینی جوانه زده و روزی به درختی تناور تبدیل خواهد شد.

این رمان به یکی از مفاهیم بنیادین ادبیات مقاومت پرداخته: بازگشت به خانه. اما این بار نه با سوگواری صرف بر ویرانه‌ها، که با ایمان و امید؛ امید برای نفس کشیدن دوباره در هوای وطن، برای بازچیدن آجرهای خانه‌ای که زیر چکمه صهیونیست‌ها ویران شد، برای روزی که کودکان فلسطینی بدون ترس، زیر پرچم وطنشان بخندند.

این همان امیدی است که از ریشه ایمان می‌روید؛ امید به نصرت الهی، امید به پیروزی و امید به روزی که کوچه‌های قدس دوباره صدای زندگی بدهند.

غزه را نه اسلحه، که امید زنده نگه داشته است؛ امیدی به صبح آزادی

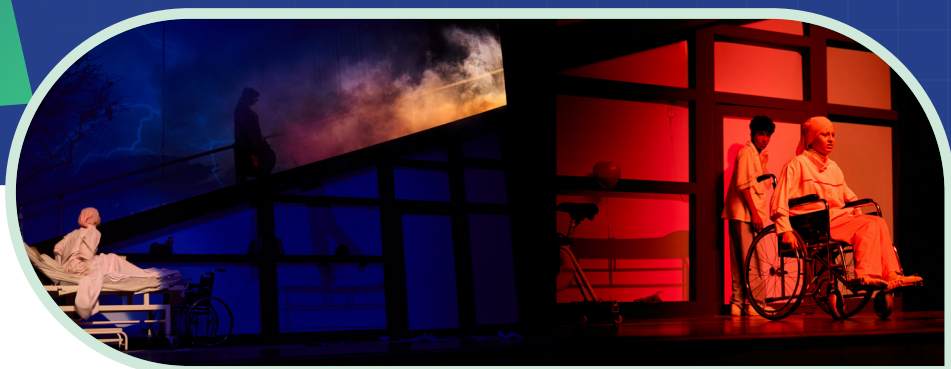




تئاتر اسکارت

اسکارت در پی امید می‌گردد...!

حرف، حرف مرگ و زندگیست. حرف اینکه اصلاً چرا به این دنیا می‌آییم که زندگی کنیم. مرگ، ساده‌ترین واژه و پیچیده‌ترین تجربه است؛ همان مرزی که همه می‌دانیم در پیش است اما بلد نیستیم درباره‌اش حرف بزنیم. چرا به دنیا می‌آییم که روزی از آن برویم؟ آیا زندگی و مرگ دو نقطه جدا از هم اند یا می‌شود در میانه مرگ هم زندگی کرد؟ و مهم‌تر از همه، در این دوگانه پرهیاهو، امید کجاست؟ آن کورسوی نوری که حتی در دل تاریک‌ترین شب‌ها چشم را می‌نوازد؛ همان که به آدمی جان دوباره می‌دهد. امیدی که می‌تواند یک شکست خورده را دوباره سرپا کند، یک ورزشکار بازمانده را تا خط پایان ببرد، یا حتی بیماری را که می‌داند روزهای باقی‌مانده عمرش شمردنی است، وادارد لحظه‌لحظه عمر کوتاهش را زندگی کند. خیلی‌ها می‌گویند آدمی به امید زنده است. یعنی انتهای کوچه یاس، آن آخرهای تاریکی، نوری چشم آدم را می‌نوازد حتی اگر کورسویی ضعیف باشد و آن نور نامش امید است. امیدی که می‌تواند جان تازه به یک کالبد بی‌جان ببخشد. همان چیزی که می‌تواند باعث شود یک آدم ورزشکسته که همه دارایی و حتی خانواده‌اش را باخته است، دوباره دستش را به زانوهایش بگیرد و از جابرخیزد یا آن کسی



که دارد در مرحله فینال بر سر مدال طلای المپیک رقابت می‌کند و از مدعیان عقب مانده، همچنان بجنگد. حتی امید می‌تواند یک بیمار سرطانی باشد که می‌داند عمرش رو به این دنیا نیست اما همان مدت کوتاه را که نفس می‌کشد و ثانیه به ثانیه آن را زندگی می‌کند.

همین امید، محور قصه «اسکارلت و آن شب بارانی» است؛ نمایشی که چندی پیش در اصفهان روی صحنه رفت و از دل تلخی بیماری، شیرینی زندگی را بیرون کشید. داستان دختری بیمار که در چند روز پایانی عمرش، با یک پرستار مهربان و چند نامه به خدا، معنای تازه‌ای برای زیستن پیدا می‌کند. نمایشی که تماشاگر را میان اشک و لبخند معلق می‌کند؛ جایی میان غم مرگ و شیرینی فهمیدن معنای زندگی و امید.



پرفروش‌ترین تئاتر خارج از پایتخت

فکر کن هر روز برای ده سال است

سالن فرشچیان اصفهان، اواخر خردادماه. صندلی‌های یکی یکی پر می‌شدند؛ بعضی‌ها بلیت به‌سختی گرفته بودند و خوش‌شانسی‌شان را باور نمی‌کردند. «اسکارلت و آن شب بارانی» با نویسندگی و کارگردانی امید نیاز و تهیه‌کنندگی پرویز پرستویی قرار بود فقط سیزده شب اجرا شود؛ اما همان چند شب کافی بود تا تمام صندلی‌ها هشت شب متوالی پر شوند و فروش نمایش به یک میلیارد و دویست میلیون تومان برسد؛ عددی که این نمایش را به پرفروش‌ترین تئاتر خارج از پایتخت و حتی در جمع چهار اثر نمایشی پرفروش کشور در تیر ماه رساند.

اسکارلت تلفیقی از هنر نور، رنگ، صدا و تصویر بود که تماشاگران نه فقط یک تئاتر که یک کنسرت-نمایش می‌دیدند. صدای ماندگار گلاب آدینه و اجرای زنده امین بانی، نمایش را به تجربه‌ای بدل می‌کرد که صحنه را پر از تالالو احساس می‌ساخت.

پیش از این، این اثر برای بیست و نهمین جشنواره بین‌المللی تئاتر کودک و نوجوان همدان در بخش ویژه آماده شده بود و در همدان خوش درخشیده بود. اما اجرای اصفهان، با این استقبال خیره‌کننده، نشان داد که این قصه حرفی جهانی دارد: حرف زدن از مرگ، اما نه برای ترساندن که برای یاد دادن امید و چگونه زیستن.

قصه نمایش از جایی شروع می‌شود که اسکارلت، دختری نوجوان، در بیمارستان بستری است و دیگر آمیدی به زنده ماندن ندارد. اما ورود یک پرستار مهربان - مامان صورتی - همه چیز را تغییر می‌دهد. او جمله‌ای به اسکارلت می‌گوید که زندگی‌اش را به دو نیمه تقسیم می‌کند:

«فکر کن هر روز برای ده سال است.»

از همین‌جا، اسکارلت در چند روز کوتاه باقی‌مانده، همه زندگی را تجربه می‌کند؛ گریه می‌کند، می‌خندد، عاشق می‌شود، در کوچه‌پس‌کوچه‌های نوجوانی آواز می‌خواند، روزهای جوانی را لمس می‌کند و حتی پیر می‌شود. او با این تصور، تمام عمر را در چند روز زندگی می‌کند؛ روزهایی که شاید کوتاه باشند، اما پراز معنا می‌شوند.

نقطه عطف نمایش، نامه‌هایی است که اسکارلت به خدا می‌نویسد. نامه‌هایی که می‌داند پاسخی مستقیم برایشان نمی‌رسد، اما همین نوشتن، نیازش به نیایش و گفت‌وگو با یک منبع نور را برآورده می‌کند؛ منبع نوری که در این نمایش، قرار نیست فقط پاداش دهد یا تنبیه کند؛ فقط قرار است مخاطب یک نوجوان باشد؛ مخاطبی برای شنیدن، پرسیدن، حتی شوخی کردن. این نامه‌ها، پلی می‌شوند میان یک نوجوان روبه‌مرگ و خدایی که برایش مثل یک دوست است؛ گفت‌وگویی صمیمانه که به پذیرش، آگاهی و صلح می‌رسد.

پازلی که عکس آخرش امید است

شخصیت اسکارلت و گفت و گوهایش با مامان صورتی، پر از استعاره‌های لطیف‌اند؛ جملاتی که در ظاهر ساده‌اند اما هرکدام تکه‌ای از یک پازل را می‌سازند؛ پازلی که عکس آخرش، همان کورسوی نور در دل تاریکی است؛ همان امید. امیدی که باعث می‌شود مخاطب حتی در پایان تلخ ماجرا، با چشمانی خیس اما دلی آرام سالن راترک کند.

به احترام نامه‌هایی که در شب‌های بارانی نوشته شد

امیدنیاز-نویسنده و کارگردان نمایش گفت: «این نمایش صرفاً برای کودکان یا نوجوانان نیست؛ برای نوجوانان و بزرگسالان است. مهم‌ترین چالش ما انتقال مضامین سنگین زندگی و مرگ بود بدون اینکه مخاطب نوجوان دل‌زده شود. تلاش کردیم با نامه‌های اسکارلت به خدا و مفهوم مهربانی و امید، قصه را طوری پیش ببریم که نه شعار باشد و نه کسل‌کننده. خوشبختانه بازخوردها بسیار مثبت بود. من همه آثارم را مثل فرزندانم دوست دارم، ولی "اسکارلت و آن شب بارانی" به خاطر موضوع مهم و ضرورت اجتماعی‌اش جایگاه ویژه‌ای دارد. این نمایش درباره زندگی، امید و مبارزه است و این‌ها پیام‌های ضروری برای انسان امروزند» «نوجوانان فیلسوفان بی‌تجربه‌اند؛ باید به دغدغه‌هایشان توجه ویژه‌ای شود. این نمایش

قطعاً به فرهنگ‌سازی کمک می‌کند؛ موقعیت سخت کودکان مبتلا به بیماری‌های خاص را به جامعه معرفی می‌کند و باعث می‌شود مردم بیشتر با دغدغه‌های آن‌ها آشنا شوند. این نمایش به احترام همه کسانی است که در شب‌های بارانی برای خدا نامه نوشته‌اند؛ دل‌شکسته‌ها، تنهاها و همه آن‌هایی که لحظات خاص‌شان را فقط در پناه خدا گذرانده‌اند.»

قدر داشته‌هایمان را بدانیم...

سید حسین فدایی حسین، منتقد و کارگردان تئاتر کودک و نوجوان اسکارلت را اینگونه تعریف می‌کند:

«در نگاه اول، ممکن است چنین نمایشی فضایی تاریک و غم‌انگیز داشته باشد، چرا که موضوع مرگ تلخ است، به‌ویژه برای نوجوانان. اما این نمایش فراتر از مرگ می‌رود و پیامی جهانی دارد: قدر داشته‌هایمان را بدانیم. سلامتی را دست‌کم نگیریم. "اسکارلت و آن شب بارانی" از این منظر برای همه مخاطبان حرفی دارد.»



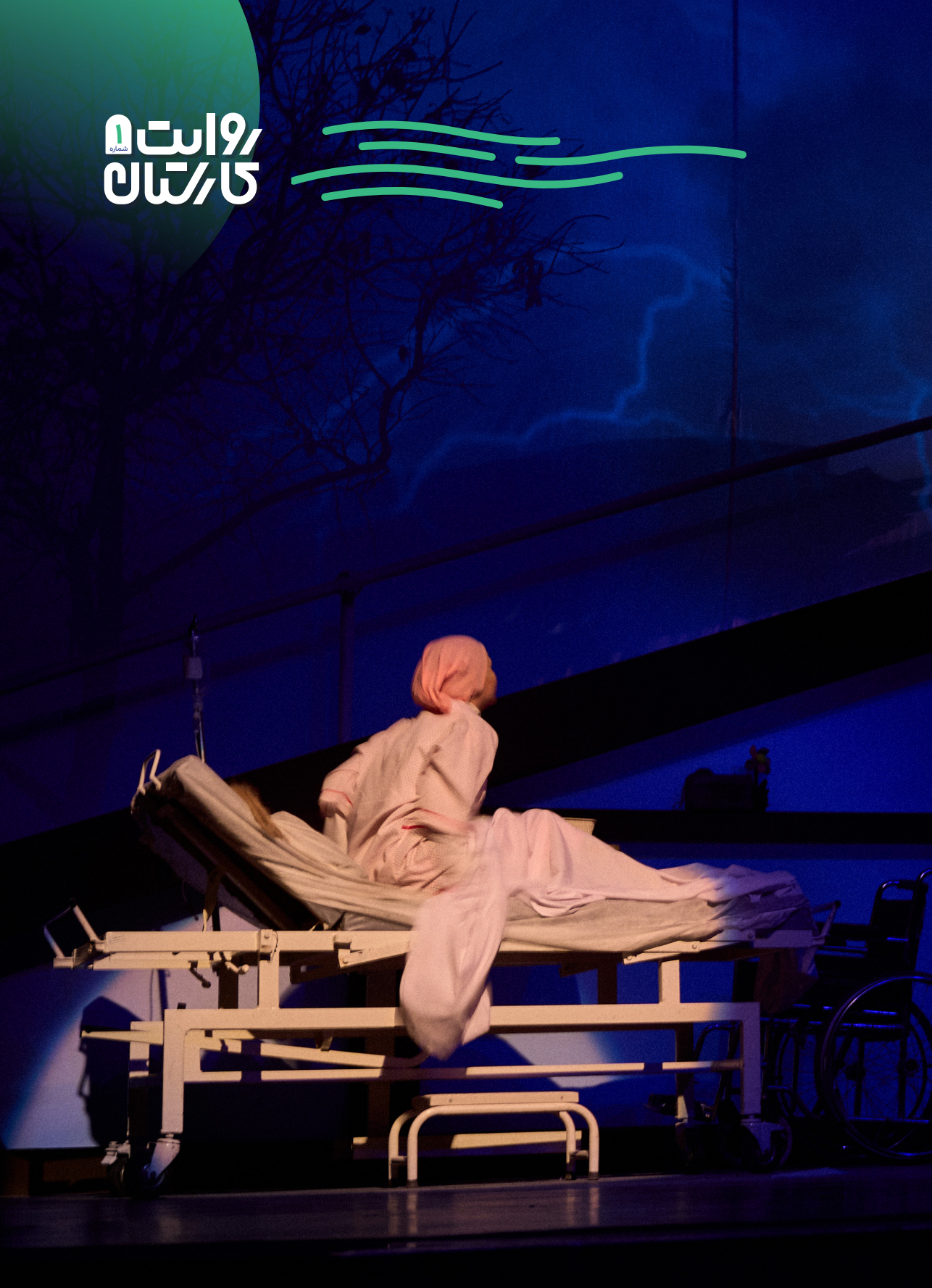


تور امید؛ از اصفهان تا تهران و شیراز

موفقیت این نمایش فقط به اصفهان محدود نمی‌ماند. امید نیاز و گروهش اعلام کرده‌اند که «اسکارلت و آن شب بارانی» به‌زودی در تهران و شیراز هم اجرا خواهد شد؛ تا تماشاگران بیشتری در این تجربه عاطفی و عمیق شریک شوند.

اسکارلت و آن شب بارانی تنها یک نمایش نیست؛ آینه‌ای است که به ما یادآوری می‌کند زندگی، حتی در کوتاه‌ترین و تلخ‌ترین لحظاته‌اش، می‌تواند سرشار از معنا باشد. قصه دختری که با چند نامه به خدا، آخرین روزهایش را به یک عمر تجربه بدل کرد، برای همه ما پیامی روشن دارد: قدر لحظه‌هایمان را بدانیم و حتی در دل تاریکی، امید را از دست ندهیم. این همان نوری است که اسکارلت در شب‌های بارانی‌اش یافت و به ما سپرد.

۱۹ است
شماره
کا/سان





9۱ بیت کا / ستان

بوم کارستان

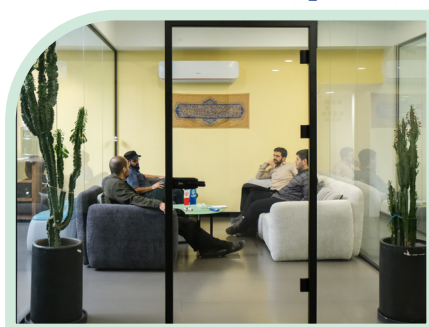
خلاصه از آنچه در کارستان گذشت

کارستان بهارستان
KARESTAN BAHARESTAN



دیروز روشن بود...!

در سال ۱۴۰۳، کارستان بهارستان فقط یک ساختمان و چند اتاق نبود؛ خانه‌ای بود که برای صدها ذهن خلاق، معنای تازه‌ای از همکاری و هم‌افزایی ساخت. اینجا جایی بود که ایده‌ها روی میزهای ساده نشستند و در دل گفت‌وگوها، کارگاه‌ها و تعاملات به مسیری روشن برای کودکان و نوجوانان بدل شدند. هر روز در کارستان، داستان تازه‌ای از تلاش، تجربه و امید روایت می‌شد؛ داستان‌هایی که نشان می‌دهد خلاقیت وقتی در یک زیست‌بوم زنده جریان پیدا می‌کند، چگونه می‌تواند آینده را بسازد. در این سال، کارستان میزبان لحظات شیرین بسیاری بود؛ از روزهای پرهیجان برگزاری کارگاه‌های تخصصی تا شب‌های طولانی تولید محتوا و جلسات هم‌فکری تیم‌هایی که برای اولین بار کنار هم قرار گرفتند. این پردیس خلاق توانست از یک ایده به یک واقعیت تبدیل شود و جایگاهش را به عنوان بزرگ‌ترین زیست‌بوم خلاق کودک و نوجوان کشور تثبیت کند.



“

کارستان در این ایام بزرگ تر شد؛ پرهیا هو، شلوغ و زنده تر از همیشه! گام هایش
گسترده تر شد و صدای جوانه هایش در دل شهر پیچید. کافیت اینجا کمی قدم بزنی، امید
خود را از میان کاغذها، کلام آدم ها و کالبد دغدغه ها بیرون خواهد زد.

چی شد؟!

آنچه در کارستان اتفاق افتاد

یک سال رشد، یک سال خاطره

کارستان در سال ۱۴۰۳ به نقطه‌ای رسید که می‌توان آن را سال تثبیت و رشد پایدار نامید. این مجموعه با مدیریت هدفمند و حمایت از تیم‌های خلاق، توانست بخش مهمی از ظرفیت‌هایش را فعال کند و به یک مرجع برای فعالان صنایع خلاق کودک و نوجوان بدل شود.


۴۶ تیم و ۳۱۹ نفر در کارستان مستقر شدند
(در حال حاضر ۴۰ تیم و ۲۶۶ نفر به صورت فعال حضور دارند)


۹۲٪ ظرفیت فاز اول این پردیس به بهره‌برداری رسید؛ گامی مهم در تحقق اهداف توسعه‌ای.


۲۲۸ جلسه کاری، آموزشی و شبکه‌سازی در این مجموعه برگزار شد.

۹۰ ایت کارستان



۱۰۹ عنوان رویداد و کارگاه تخصصی (شامل ۷۵ دوره‌می و ۳۴ کارگاه آموزشی) میزبان فعالان صنایع خلاق بود.



+۵۱۶۰۰ دقیقه نوآوری و تعامل در قالب جلسات و رویدادها ثبت شد.



+۴۰۰۰ نفر از علاقه‌مندان و فعالان صنایع خلاق کودک و نوجوان در این برنامه‌ها شرکت کردند.

بالاخره داره تموم میشه!

سال ۱۴۰۴ برای کارستان سال گسترش زیرساخت‌ها خواهد بود؛ با آغاز فاز دوم توسعه شامل افتتاح سینما، استودیوی ضبط صدا، پلاتو و عمارت هنر، این زیست‌بوم آماده است تا میزبان پروژه‌های بزرگ‌تر و تیم‌های بیشتری شود و نقش پررنگ‌تری در شکل‌دهی آینده صنایع خلاق کودک و نوجوان ایفا کند.

۶۹

۹۰ ایت
کارستان
شماره یک

کتابخانه Book Design

نشست‌های تخصصی طراحی گرافیک و تصویرسازی کتاب
Professional Meetings about Book Graphic Design



• کارگاه‌ها و نشست‌های تخصصی
طراحی گرافیک و تصویرگری کتاب



• سه‌شنبه‌های تجربه:
با حضور کاظم طلایی



“

در فضایی آکنده از شور دانایی، جمعی از افراد مستعد گرد هم آمدند؛ دل‌هایی مشتاق و ذهن‌هایی پویا. محفل یادگیری، چون چراغی روشن در مسیر رشد، آنان را به سوی افق‌های تازه هدایت کرد. هر واژه، پلی شد به سوی توانمندی‌های نو، و هر لحظه، فرصتی برای شکوفایی. این هم‌نشینی، آغازی بود بر سفری پربار، به سوی فردایی روشن‌تر و پرتوان‌تر.



• پنل گفت‌وگوی تاکستان ۲ باموضوع محصولات فرهنگی فلسطینی



“

از جغرافیای مقاومت و ایستادگی، صداهایی آمد که با هم گره خوردند. جمعی کنار هم نشستند، از رنج‌ها و امیدها گفتند، از آن چه در دل‌هاشان زنده بود. هر کلمه، شهادتی بود بر زخم‌های تحمل‌شده و هر محصول، نمادی از ایستادن بر سر آرمان. اینجا جایی شد که صداها، در هم تنیدند تا بار دیگر ثابت شود ایمان و خلاقیت می‌تواند ریشه در هر خاکی بدواند.



• نشست ظرفیت‌های صادراتی
صنایع خلاق ایران در عراق



• بازدید هیئت عراقی از
کارستان بهارستان



“

رویاهای مرز نمی‌شناسند. گاهی باید چشم را از حصار اطراف برداشت و به افق‌های دور نگریست. اینجا، سخن از تبادل فرهنگ و تجربه‌ها بود؛ از انتقال دستاوردهایی که باید راهی جهان شوند. و هم‌زمان، میزبانی از کسانی که آمده بودند تا ببینند چگونه بذر خلاقیت در این خاک جوانه زده است. نگاه‌ها به هم رسید، دست‌ها فشرده شد و پیوندی تازه شکل گرفت؛ پیوندی که افق‌های دور را نزدیک‌تر کرد.

قرار هفت



• قرار «هفت» باموضوع انیمیشن «رویا شهر»



“

آینده روشن نمی شود مگر با گفتگو. کنار هم نشستیم، شنیدیم، خواندیم و گفتیم. واژه ها در میان ما چراغ هایی شدند که تاریکی های مسیر را روشن می کردند. هر سوال دریچه ای تازه گشود و هر پاسخ، جرقه ای بود برای اندیشیدن دوباره. این هم نشینی یادمان آورد که امید، در دل شنیدن و فهمیدن متولد می شود؛ و فردا فقط وقتی ممکن است که امروز با هم حرف بزنیم.

عروسک خونه



• سومین دوره جشنواره نمایشی
عروسکی تلویزیونی کودک
«عروسک خونه»



“

خانه‌ای کوچک اما پر از زندگی برپا شد؛ جایی که عروسک‌ها، کلمه‌ها و قصه‌ها جان گرفتند تا لبخند بر لب‌های کودکان بنشانند. هر حرکت ساده، هر روایت کوتاه، جادویی می‌ساخت که می‌توانست روزی را برای یک کودک روشن‌تر کند. این خانه نه فقط برای سرگرمی، که برای پرورش تخیل و امید بنا شد؛ خنده‌هایی که در آن جاری شد، سرمایه‌ای بود برای آینده‌ای که به دست همین کودکان ساخته می‌شود





• مراسم عزاداری به مناسبت

ایام شهادت حضرت زهرا ع



• مراسم عزاداری همزمان با

ایام ماه محرم و صفر

“

و در پایان، دل‌ها به سمتی دیگر رفت؛ به جایی که اشک و امید با هم آمیخته می‌شوند. خیمه‌ای برپا شد و زمزمه‌هایی برخاست که یاد عاشقی بزرگ را زنده کرد؛ عاشقی که خورش چراغ حقیقت شد. اینجا بغض‌ها شکست، دل‌ها آرام گرفت و دوباره پیوندی ابدی شکل گرفت؛ پیوندی که یادمان آورد ته هر جاده، نوری هست که ما را گرد هم می‌آورد، زیر یک خیمه، بایک نام، بایک امید.



اینتا کارستان

اینتا کارستان است؛

جایی که رؤیاها از خیال برمی خیزند و به جهانِ واقعیت جان می بخشند. اینجا خانه امید است؛ جایی که هر لحظه اش لبریز از قصه هایی ست که به رنگ حقیقت درمی آیند.



K a r e s t a n . i n f o



K a r e s t a n _ i n f o